

رهائی

نشریہ
گروه اتحاد کمونیستی

شماره ۲
شہرپور ۱۳۵۷

www.iran-archive.com

صفحه استراتژی دو جبهه‌ای امپریالیسم
پیرامون جبهه ضد دیکتاتوری

www.iran-archive.com

استراتژی دوجبه‌ای امپریالیسم

برقراری حکومت نظامی‌مشا به اعتراف آشکار رژیم به عز خود و توسل با آخرین حربه - حربه ارتش - درسهای مشخصی برای جنبش زحمتکشان ایران به‌مراه دارد.

از چند ماه قبل زیرقراری حکومت نظامی، ارتش رسماً به "کمیته" پیوست. کمیته که درگذشته با شرکت ساواک، شهر با نیوژاندا رمری برای مقابله با جنبش مسلحانه تشکیل شده بود، تا توان تر از آن بود که بتواند در قبال جنبش توده‌ای عظیم مردم ایران مقاومت کند. رژیم بناچار به ارتش متوسل شد، و درحقیقت ارتش کنترل کمیته را بدست گرفت. موج روزافزون اعتراض توده بقدری شدید بود که رژیم از اقدام با این امر خود را ناگزیر میدید. توسل به ارتش همواره برای رژیم‌های ارتجاعی خطراتی دارد و لهذا زمانی انجام می‌گیرد که چاره دیگری موجود نباشد.

۱ - توسل به ارتش بمعنای اعتراف صریح به ناتوانی است.

۲ - این اعتراف از یک جانب برای رژیم که خود را جزیره شبات وانمود می‌کرد شکننده است و

۳ - از جانب دیگر موجب تشجیع نیروهای مترقی میشود. مردم برآی العین ضعف رژیم را مشاهده میکنند. لوله‌های توپ مانند دشنه چاقو کشان نشانه ضعف است نه قدرت.

۴ - بنا بر یک حکم مشهور: " هنگامی که نظامیان از پادگانها خارج میشوند ممکن است هرگز برنگردند". بعبارت دیگر امکان کودتا در موارد توسل رژیم به ارتش تشدید میشود.

بهر حال بین قدرت‌نمایی‌ها کی از ضعف رژیم، تاکنون بقیمت جان هزاران تن از مردم شجاع ما درآمده است و صفحه ننگین دیگری را بر کارنامه مملو از جنایت و فروما یکی رژیم افزوده است. کشتار هزاران زحمتکش بی سلاح که برای احقاق اولییه‌ترین حقوق انسانی خود میکوشیدند، دریای خون میان مردم و رژیم را از همیشه عمیق‌تر کرد و یکبار دیگر نشان داد که ارتجاع هنگام

دفاع از منافع خود به بی‌فلاحی و "مسالمت‌جو" بودن کسی رحم نمیکنند و بسا همان مسلسلها و تانکهای بجنگ مردم بیسلاح میروند که بجنگ حریف مسلح. معهذاً بدلائلی که ذکر شد برقراری حکومت نظامی، شرایط مطلوب برای رژیم نیست و ارتجاع بجز در موارد اضطراری بدان متوسل نمیشود. حوادثی که منجر به تثبیت رژیم به حکومت نظامی شد بقرار زیرند.

کابینه آموزگار که با وعده‌های بسیار بر سر کار آمد نتوانست بجز چرب‌کردن سبیل بخشی از سرمایه داری آمریکا تغییر در عدم توازن قدرت جناحهای سرمایه داری ایران کاری ایجاد کند. استروکتور سرمایه داری ایران چنان است که هیچ تغییر اساسی را در جهت محدود شدن قدرت مطلقه باند شاه و شرکاء تحمل نمیکنند. وعده‌های آموزگار به بخش خصوصی در مقابل حرص و دریدگی باند شاه عملی شدنی نبود. علاوه بر آن فساد بی‌حد و آشفتنگی موجود قدرت مانور او را از بین میبرد. بنا بر این بیش از یکسال حکومت آموزگار برای سرمایه داران بخش خصوصی تغییر اساسی ایجاد نکرد اما در همین مدت بدست شدن وضع زحمتکشان و اعتلاء مبارزات آنان بحدی که بجزات میتوان گفت در تاریخ ایران کم نظیر - اگر نه بی‌نظیر - بوده ناقوس مرگ کابینه او را بصدا درآورد. بحران سیاسی و اقتصادی رژیم شدت یافت و نه تنها قشرهای جدیدی را بمبارزه آورد بلکه سطح خواسته‌های مردم را بالاتر برد. اعتصابات کارگری فزونی گرفت، تظاهرات خیابانی گسترش یافت، شدت نارضایتی از رژیم و گستردگی جنبش بدست هم داده این، آن را وسعت بخشید و آن، این را فزونتر ساخت تا آنجا که علیرغم تلاش دستگاه‌های سرکوب، مردم خشم خود را از رژیم به انواع مختلف و بدون ترس معمول از عواقب آن ابراز میکردند. برای رژیمی که بنایش بر استبداد و خشونت و عدم تحمل نهاده شده است تحمل چنین وضعی بمنزله تماشاچی نابودی خود بودن است. در ماه‌های آخر حکومت آموزگار، جعفر شریف‌امامی بعنوان رابط با بخشی

از اپوزیسیون به تقلا واداشته شد و بالاخره خود او در راس یک کابینه ائتلافی^۱ شروع بکار کرد و طبیعی بود که انتظار همکاری داشت و این همکاری را دریافت نمود. آیت‌اله شریعتمداری بلافاصله پس از انتخاب کابینه شریف‌امامی اعلام کرد که باید با و چند ماه فرصت داد. جبهه ملی با اعتصاب عمومی پنجشنبه ۱۶ شهریور موافقت ننمود. حتی بعضی از مراجع روحانی که قبلاً "ندانسته" با اعتصاب موافقت کرده بودند موافقت خود را پس‌گرفتند (یکی از آنها اظهار کرد که قبلاً نمیدانسته چه چیز را امضاء میکند!). رژیم امید بسیار داشت که بدینوسیله کمر اعتصاب عمومی و تظاهرات را بشکند. اگر عده تظاهر کنندگان بطور قابل ملاحظه‌ای از تظاهرات قبلی کمتر میشد، کابینه جدید در اولین گامش با موفقیت روبرو شده و می‌توانست عناصر رادیکال را منفرد کرده و با کمک مستقیم و یا سکوت "معتدلین" آنها را پراکنده کند. اما مردم بگونه‌ای حماسی با این مانور مقابله کردند. بیش از ۳ میلیون نفر - یعنی بسیار بیشتر از روزهای قبل - به خیابانها آمدند. شعارها رادیکال تر از همیشه بود. مخالفت مردم با سازش‌روشنتر از همیشه خود را نشان میداد. مردم قاطعانه و بدون تزلزل سازش و فریبکاری را طرد کرده بودند و این دیگر نه تنها برای کابینه شریف‌امامی بلکه برای رژیم به‌نزله بمدا در آمدن ناقوس مرگ بود. در این لحظه توسل به حکومت نظامی تنها چاره رژیم برای مقابله و جلوگیری از سقوط تشخیص داده شد.

در حقیقت از یکی دو ماه قبل از اعلام کابینه شریف‌امامی باره‌ای از روحانیون و نیز لیبرالها بدفعات اظهار داشته بودند که کنترل جنبش از دست آنها خارج شده است. خارج شدن کنترل از

۱- چند نفر از وزراء این کابینه منجمله علی‌بنقی‌کنی (وزیر اوقاف) و مهندس شالچیان (وزیر راه) کاندیدهای مراجع روحانی بودند.

از دست مدعیان رهبری بمنزله اعتراف به این امر بود که مردم، خود کنترل کار را بدست دارند. آنها هستند که تشخیص میدهند حرف چه کسی درست و ادعای چه کسی نادرست است. مردم هستند که رهبری می کنند و رجال را سراسیمه بدنبال خود میکشند. و این رجال ترسو و سازشکارند که هم مجبورند لنگان لنگان بدنبال مردم بدوند و هم از عاقبت آن میترسند. مهلت پیشنهادهای چند ماهه برای کابینه شریف امامی، فرصتی بود برای نشان دادن شور مردم، برای بدست گرفتن کنترل، برای منفرد کردن " تندروها ". اما این مهلت از جانب مردم پذیرفته نشد. رژیم در مخمصه افتاد: اگر به نهایت قهر متوسل نشود مبارزات مردم تا نفی موجودیت او ادامه و گسترش خواهد یافت. و اگر به قهر توسل شود گرچه ممکن است چندی بعمر خود بیفزاید ولی قطعاً بخش های وسیعتری از مردم را رادیکالیزه خواهد کرد. در این مخمصه، " راه " دوم بنظر رژیم این امکان را در خود داشت که با مانورهای در آینده بتواند موج را از سر بگذراند. شلیک ناگهانی مسلسلها در روز جمعه ۱۷ شهریور انتخاب رژیم را نشان دادند.

کارتر نماینده منفور امپریالیسم امریکا بلافاصله مراتب پشتیبانی خود را از شاه اعلام داشت، و برای ساده دلانی که سخن از " خیانت کارتر " و " تغییر سیاست او " میکردند بوزخندی حواله داد. و این طبیعی بود. جلادی که سیاست حمایت از " حقوق بشر " او صرفاً یک اهرم سیاسی برای گرفتن امتیازات بود جز این نمیتوانست کرد. خشم توده های میلیونی را امپریالیسم و ارتجاع با گلوله پاسخ میدهند. جدالهای داخلی در مقابل عمیان خلق ها جای خود را به وحدت همه جانبه میدهند. صغیر گلوله ها پیام آور وحدت عالییه ارتجاع در مقابل نیروهای مترقی است.

در آغاز حمله رژیم سخت شایع شد که کماندوهای اسراییلی در گشودن آتش بروی مردم پیشقدم بوده اند. در هر حال نه تنها چنیسن امری محتمل است بلکه اگر نیروهای نظامی رژیم قادر به سرکوب

جنبش نمیشدند- و با اگر عصیانهای درونی آنها وسیعتر از آنچه که بود میشد - حتی امکان مداخله نظامی مستقیم امپریالیسم نیز نفی کردنی نبود. جمهوری دومینیکن و حمله دریا داران امریکا بـدان کشور همواره یادآور مشی امپریالیستها هنگام ضرورت و اضطرا است اما آنچه مسلم است اینست که علیرغم همه اینها جنبش مردم سیمای جامعه ایران را برای همیشه عوض کرده است. و اینرا حتی امپریالیستها در نظر دارند. حکومت نظامی ممکن است بتواند برای چندی تظاهر خشم عمومی را جلو گیرد ولی خود خشم را نه تنها درمان نتواند کرد بلکه تشدید خواهد نمود. ارتجاع میدانند که حکومت نظامی جواب او به مشکلات نیست. اصلاحاتی ضروری است و سازشهایی. امتیازهای صوری چند ماه گذشته با آنکه در زندگی زحمتکشان ایران کوچکترین تاثیری نداشته اند معیذا در ادامه خود میتوانند بخشهایی از ناراضیان را نرم کنند. طبیعی است که روشنفکران مترقی و زحمتکشان و یا بقول لیبرالها - " تندروها " - فریب نخواهند خورد. رژیم نیز در توهم جلب محبت و رضایت نیروهای رادیکالینست. پس همراه با جماع حکومت نظامی، عمل امتیاز و رفورم هم به بخش هایی داده خواهد شد. اما از هم اکنون کاملاً روشن است که امکانات رژیم در دادن امتیاز به حد اقل خود رسیده است. رژیم بجر قشری بسیار محدود را راضی نمیتواند کرد. و همین است که اساس برنامه دو جبهه‌ای امپریالیستها را تشکیل میدهد :

در سال گذشته حتی امپریالیستها دریافتند که سنای حکومت شاه بسیار پوشالی است. موافقان با اعلام حکومت نظامی و سرکوب جنبش بدین معنی نیست که آنها آتش فشانهای آینده را نمی بینند. هنگامی که میلیونها مردم یکصدا فریاد مرک بر شاه میکنند شاه در واقع مرده است. ممکن است هیولای از هیبت افزاده او هنوز برای جلوگیری از تشتت های درونی ارتش و سرکوب مردم توسط آن بطور موقت بکار آید. ولی همه میدانند که برآکنده شدن سوی نعفرن

این لاشه را نمیتوان جلو گرفت . بنا بر این از یک جانب نماینده منفور امپریالیسم در شبکشتار مردم به شاه تلفن میزند و از او حمایت میکند و از جانب دیگر مهره های دیگر خود را بعنوان آلت-ناتیو حرکت میدهد . همه تخم مرغ ها را در یک سبد نباید گذاشت . شاه موافق حکومت نظامی میشود ؛ علیاحضرت شهبانو ، آقای هوییدا و آقای امینی - و ظاهرا والاحضرت ولیعهد - مخالف آن . این ها دو جنبه بظاهر مختلف ولی در باطن متحد استراتژی امپریالیسم را می سازند . اگر این یک موفق شد چه بهتر . و اگر نشد افراد " مزهی " که از ابتدا نیز مخالف (!) حکومت نظامی بوده اند ادامه ماموریت را بعهده خواهند گرفت .

با آنکه این مانورهای امپریالیسم از طرف نیروهای آگاه شناخته شده اند ولی این امر مانع از آن نیست که امپریالیسم بدان توسل جوید . محمد حسینی هیکل ، فهمی و بالاخره کمال ، مهره های معادل همین باری در صحنه ای دیگر از نبرد منطقه - نبرد اعراب و اسرائیل - هستند که بترتیب بازی شده اند . بنا بر این در ایران مخالف خوانی های دلگدازنده ای مانند بزشکیور و یا " نندوتیز " شدنهای اخیر امینی را نباید صرفا سازی تصور کرد . اینها سرای نیروهای آگاه - که بیمن جیش توده ای اخیر کمیت و کیفیتشان

۱ - حالی است احساس که امینی پس از اعلام حکومت نظامی اظهار داشت که شاه باید سرود . مضامین های اخیر امینی با محور لومودمماحیه حساب شده ای برای زمینه سازی بود . در همین روال مخالف خوانیهای سناور جبرودی پس از همه مصحک است . نامبرده در اول سن دورد مجلس سنار کودتای ۲۸ مرداد نفس " ملی " را بازی کرد و زمانی که اسم از مضد بودن جرم بود از او تحلیل کرد عده کسری از مردم خانه او را کلباران کردند . عده دیگری با او تماس گرفتند . آنها سن این مدنی برای همه معلوم شد که او از عوامل اصلی رژیم بوده است . رژیم پس از آنکه دست او رو شد ساداس خدماتش او را سناور کرد . امروزه از فرط حاجاری همین جاسوس معفور مجدداً نفس " مخالف " را بعهده گرفته است .

اعتلا بافته است - ساخته شده هستند ولی امپریالیسم در اینجا روی فریب نیروهای کمر آگاه حساب میکند و از مانور نمی برهیزد. لبرالهای امریکائی که در چند ماه گذشته با مشاهده وسعت و رادیکالینه جنبش نوده‌ای، "حق بشر" خواهان را فراغوش کرده بودند و یکدست و یکصدا همراه با سایر حاکمهای امپریالیستی بدفاع از شاه و تحفیر مارزبان مردم میپرداختند، در رورهای اخیر در عین دفاع از اقدامات شاه محددائی هم "بیاد مردم" اماده اند. بعباردیکر آنها نیز بمثابه بخشی از امپریالیسم امریکا به امکان ادامه قدرت شاه مطمئن نیستند و این بازی را محملا در آسوده در حد وسعتی ادامه خواهد داد تا زمانی که یکی از آنها - ناتیوها بیطرسان کاملا موقعیت آمیز برسد.

یکی از آلترناتیوهای حدی امپریالیسم - جز خود شاه و ما مور مسغیمی از سورژواری لیبرال - به صحنه آوردن فزائهای مانند صیاء الحق است. زسرال صیاء الحق که درست در همان ساعات اول بر - فراری حکومت نظامی برای منورت سايران آمد، قزاق خون آشامی است که بعنوان فرمانده سبروهای نظامی پاکستان در اردن در کشنار فلسطینی ها (سپتامبر ۷۰) شرکت کرد و به کرمن نشان کوکب از ملک حسین مفتخر شد. وی بیار کودتا در پاکستان با تظاهر به تعلق سدد به معالم اسلام و فعالیت برای برفراری حکومت اسلامی کوشیده است که نایکاهی در میان بخش‌هایی از مردم پیدا کند. آلترناتیو - هائی نظیر او - و یا نظیر ژسرال سوهاریو - برای ایران بمنظور تخمیب بخش‌هایی از متعصبی مذهبی، تنها زمانی متواند ولرطور موفق موقعیت آمیز باشد که همکاری مسغیم عده‌ای از روحانیون از بنس تضمین تده باشد. در چین سوری امپریالیسم تصور میکند که اینگونه فزافان با تظاهر به کوشش جهت برفراری حکومت اسلامی خواهند توانست بحث‌هایی از مردم را فریب داده و ساکت نمایند و " سدروها " را با شرکت و کسنا ر مللاسی کنند. اما بدبهی است که

عمر جنس "راه حل" هائی در ایران بسیار کوتاه خواهد بود. روابط و مناسبات اجتماعی ایران با تاجیکان و اندونزی ... بسیار متفاوت است و سامانه اجتماعی ایران بحمل جنس قزاقان عوام مغرب و عقب افتاده‌ای را نخواهد کرد. با استیفاء امیرالینم جنس راهی را از نظر دور سمندارد و امکانات آرا دقیقاً زیر نظر میگرد.

سهرحال آنچه که نا کمون مسر جنس را معین کرده است و تازیکران امیرالینم و مرتجع را در بهر فرو برده است و سبب و زادنگالینم منازرات از حکیمان ایران و سروهای مرتفی است که به برای آغاز جنس خود جم خائی داسه‌اند و نه فرمان اختتام آرا از خائی میگرد. بوده‌های ملتوسی خلیهای ما سی از آنچه تصور کجد سماع و سهام و روس سبی از خود نتان داده‌اند. هج سروشی - نه مرتفی و نه مرتجع - تصور نمیگرد که طرف مدسی کوتاه ملتونها بوده مردم بدن سطح از میارزه دست برنند. در سهر ها و سهرک ها ، در فسمه ها و روساها بوده‌های خلی بکمد قراد میرنند مرکز بر ساه . آنها سرکوتی رژیم منفور بهلوی را میخواهند و نه هج خبر کمتر از این رضایت خواهد داد. اگر بودند در روز کونه نیان تکستونی که طرح شعارهای " بند " را محاز سوسی سفردند ما کوا " بوده ها را سهراساند " ، امروز ناند کور نبود ما بدید که بوده‌ها از همه سبی استفاده‌اند. بوده‌ها تاریخ نارسند و این صفا بکسار نیست .

بر عظمیاد جنس تاریخ ساز خلیهای ایران !

تا بود بیاد سوطه‌های امیرالینمها ، مرتجعین و سارنگاران !

که مدعی تعبیر ایدئولوژی شد سکیل " حبهه واحد بوده‌ای" را سیاست رسمی حویس اعلام کردو به هر کس که با اس بر مخالف بودرکیک سرین هناکی ها را کرد. پس از جندی بدون ارائه تحلیل مخالفان بر سدو آنها خرده‌بوزوا- ئی خواند، و بالاخره هنگامی که بساق سایر سازمانهای خارج از کشور رهائی پرولناریا را در جوار محافل دانشجوئی جستجو کرد، تز مبارزه مسلحانه پیشماز را سانه بکنار انداخت (ایضا بدون ارائه توضیح) و طرفدار تشکیل حزب کمونیست بدون توسل به مهر سد و بالاخره معلوم نکرد که در مورد عوارض نرهای معلوظ خود و سر درکمیهائی که ایجاد کرده است چه تصمیمی گرفته است .

سازمان چریکهای فدائی خلق سز بسار سالها دفاع بی چون و چرا از نرهای رهبا احمدزاده و سوان و نفی و رد هرگونه اسفاد، و سپس سدبریس ضرورت بقدم ساجس حرب طبعه کارکر، ساکاه رویگردانی خود را از می کدشبه اعلام و بدیس " نشوریهای رفیق جری [را] بعنوان رکن اساسی و رهیمون فعالسئهای" خود باطلاع رساند. نه مردم اسرا بیظور عام و نه مبارزین بطور خاص موجه سدید که آنچه که بکفته سازمان " مبارزه ایدئو- لوریک سکیبر درون سازمانی" نامیده شده و محر باسین تعبیر فاحش گشبه حکومه انجام نامنده است، دلایل طرفین مبارزه چه بوده است و مومع مخالفین حسب . و کسی سز با کیون سمیدانکه آنچه ادله سازمان در رد " حبهه واحد بوده‌ای" (سرد خلق ۷) حکومه ادامه منطقی خود را در پذیرش نظرات رفیق جری که حاوی آحاد بز حبهه صد دنکناوری است یافت . قدر مسلم است که اگر " حسن سب" را با سرحد ممکن کن دهم حد اقل باس نتیجه جواهم رسد که اس سازمانها خود نمیدانند چه میگویند. صراحت وارده سوظ دسمی ، و صدمات مولود عملکرد و اسماهاب خود اسن سازمانها در اثر اسخرافات سیاسی و آزرسانی سادرسار سراط مبارزه نحی وسیع بوده است که امکان ارائه نظر باس و تحلیل منطقی و علمی را از آنها بازسانده است . امروز جری میگویند و فردا بس میگویند. هم اس سخن بی استدلال ارائه مسود و هم آن تک . و اس بی سایی صورت یکی از عوامل موثر ، به سوزرکمی نحی از اپورسیون سرفی دامن رده و آنها را صورت طعمسه برای سکارحیان ماهری ماسد کمیسه مرکزی - که فقط در حسن سراطی امکان بهره برداری دارد - در آورده است .

ما در این نوسه به اختلافات فاحش میان نظر و عملکرد سازمانهای مختلف تمیزدازیم چه مسئله صورت کلاف سردرگمی در می آید که حتی امکان وجود " حسن نیت " را نیز از بین میبرد. مجاهدین " مارکسیست " درست در زمانی که از ضرورت تشکیل " جنبه واحد بوده ای " دم میزدند انقلابیون مسلمان را معدوم میکردند و کساحانه برین اینها ما ترا به سایر سازمانهای اپوزیسیون وارد می آوردند، و چریکهای فدائی خلق در عین آنکه از بره های حزنی دفاع میکنند در مناسبتنا سایر نیروهای اپوزیسیون سیوه کار خود را تغییر نداده اند. اما همانطور که اشاره کردم برای جلوگیری از درهم شدن مسائل و حفظ صورت امکان وجود " حسن نیت " در ارائه بره های دائمی معتبر، بهتر میدانم که اکنون از وارد شدن در این مسئله - نهادمیان گفتار و کردار - خودداری کرده و به اصل بحث در حد مطالبی که رسماً تسلیم مسود بپردازم .

از آنجا که مخاطبین این نوسه عمدتاً کسانی هستند که با سبب مبنای حسن نیت و اسبای صرفه برانداختن دستگاه استبداد و فساد سبب باه " عقل سلیم " مدافع بره های " همه با هم " هستند و نا بر مبنای تبعیت کورکورانه از بره های ارائه شده از جانب " اوریبه ها "، لئذا ضروری میدانم که بحث را از پایه و بطور بسیار ساده شروع کنم تا با سبب مبارزین نشان دهم که چرا عقل سلیم همواره به سلامت میسرود. از سبب در ابتدا بحثی در مورد حبه و خصوصیات آن را آغاز میکنم .

حبه

حبه سازمانی است مشکل از اختلاف موینت نیروهای با محاسن سبب منای برنامه مشخص منظور سهیل وصول به هدف معنی . بر حسب آنکه حبه هدفی مورد نظر باشد، سراط معنی و دهی موجود هنگام تکمیل حبه حبه باشد، وضع و ترکیب و آراسی نیروهای مؤلفه حبه باشد... نامی که حبه بخود میگیرد معاوت خواهد بود. این نام بازگو کننده ماهیت و هدف با مشی حبه است. یعنی بر این مبنای انتخاب مسود، به نظر دلخواه ، به خاطر ریثائی و قطعاً به خاطر عوام بسدی. بر حسب وضع و ترکیب نیروهای مؤلفه درون حبه، بر مبنای کراسات ایدئولوژیک و آراسی طبقاتی درون آن، گاه محتوا و گاه بر حبه بر حسب خصوصیات آن بعنوان اصل اساسی

و محور بسیجی جنبه سناخته میسود و جزء نام جنبه در می آید. سایر این هنکامی که مثلا ار " جنبه صد فاشیست " سخن میروند، مراد تشکل همه نیرو هائی است که بنحوی از اجزاء صد فاشیست هستند. در اینجا نوع خاصترایش اندولوزیک و با مثنی خاص فیلی هر یک از نیروها در مبارزه علی السویه است. محور تشکل صد فاشیسم بودن است و بس می کشوی مبارزه راجبیه معین میکنند. اما هنکامی که سخن ار " جنبه واحد بوده ای " میروند مراد تشکل نیروهای بوده ای اقشار و طبقاتی است که در مرحله خاص مبارزه مقابل دشمن مسرک فرار میکنند. بر حسب آنکه بنابر نظر ارائه دهندگان این تر، دشمن مشرک - که خود بر مبنای ارزیابی ار ماهیت انقلاب و تضادهای جامعه و بررسی شدت و ضعف هر یک از آنها معین میسود - چه یابد آرایش و ماهیت نیروهای بوده ای مسجد در جنبش جنبه ای متغایب خواهد بود. سایر این هنکامی که سازمانهای موجود در یک جامعه هیچیک پایگاه بوده ای ندارند و با بوده مرتبط نیستند، سخن ار تشکیل جنبه بوده ای بردن یک عوامفریبی و رباکاری محض است.

جنبه صد دیکتاتوری

در جنبش جنبه ای همه نیروهای که با دیکتاتوری موجود مخالفند مشکل میسوند. محور نسجی و سنون قائم جنبش جنبه ای مخالف با دیکتاتوری موجود است در جنبش جنبه ای پیروان انواع و اقسام گرانسهای اندو - لوزیک حب و راس، هواداران انواع و اقسام طرق مبارزه، کاندیدست ها، مسالمت جوای، معقدس به مبارزه مهرآمر و غیره، بر محور برنامیه و می مسترکی که مورد قبول همگان است مشکل میسوند، با هم برنامه ریزی میکنند، اسراک معای میسایند و بهم کمک میسایند. جنبه صد دیکتاتوری شکل مثبت برای همکاری ارکانک رحمگمان و حرده سوررواری و سرماییه داران مخالف دیکتاتوری موجود بر مبنای سرماییه است که مورد قبول همه آنها یابد. سایر این کسانی که ار طرفی جنبش زری را ارائه میدهند و

با این بحدوا حی میسوند لطبی یابد و نه اخائی. حسن است فی المثل " جنبه رد " امیناع اکه بر مبنای رد دولت محدود فلسطین تشکیل شده است
 ۲- معاوب همکاری با تشکیل جنبه است که در همکاری ساده هر یک از نیروها به سوه خاص مبارزه خود ادامه میدهند و آنها در رسمه خاص با سایر
 ←

و از جانب دیگر قسم میخورند که فصد همکاری با این با آن نیروی راست، یا فلان و بهمان نیروی سازنکار را ندارند، یا خود نمی فهمند چه میگویند و با عوامفریبی میکسند. چیزی که مسلمین این‌تیز بطور مشخص ارائه میدهند تشکیل جبهه‌ایست با مشارکت انواع و اقسام عناصر مختلف مانند آقایان مینی اینهاج، بختیار، ستجاسی، مروهر، احسان، برای، مهدی بیهار، اسکندری، و کیا نوری و غلام بیجی، نایب پاسال، الفانبان، شریعمداری، حاج سید جواد و بالاخره (والینت) نمایندگان سازمانهای مبارز. مشی اینجبهه و شیوه مبارزه‌اش در حدی خواهد بود که این آقایان همه با آن مواضع باشند. این جبهه ضد دیکتاتوری است. هر کس که بخواد در جبهه باشد باید به این مشی و شیوه مبارزه گردن نهد وگرنه جایی در آن نخواهد داشت. در زمینه مشی جبهه ضد دیکتاتوری و اساساً هر جبهه ای (که بنا بر تعریف نیروهای مختلف المرام و مخلصالمشی در آن مشکل هستند) بهاربه توصیف نیست که برنامه مشترک بر مبنای قدرت سیاسی جریانهای مختلف و امکانات عقب‌ترین (راست‌ترین) نیروها معین میشود. جبهه‌ای کسسه متشکل از نیروهای طرفدار مبارزه صهر آمیز و طرفدار مشی مسالمت‌آمیز باشد طبیعی است که برنامه‌های مسالمت‌آمیز را اسحاب خواهد کرد وگرنه

نیروها همکاری نمکند، در حالیکه جبهه برنامه و سلاهم منحص و خاصی دارد که مادرب هر یک از نیروها به شوه کاری که در سافص با برنامه جبهه تصور میشود را از طرف نیروهای مولفه ممنوع نمکند اگر جبهه سوه خاصی از مبارزه را محالف و مصر برای برنامه خود بشمارد هیچ نیروئی که در جبهه فعالیت دارد حق سوسل به آن سوع مبارزه را ندارد

۱- ما بعداً ساس بکنه اساره خواهیم کرد که سورروالسرالها و سارسررو های راست و غالب مذهبی ها همکاری با کموسسها را رد کرده اند و سحر از اتحادی که متحدی برای آن وجود ندارد از اساس خالی برداری است

۲- البته موارد اسمائی سر وجود دارد که نیروهای عقب مانده اغلب معف خود و قدرت نیروهای رادیکال و حب محبور به سدرس مواضعی مسوسده که "بطور طبیعی" جز، حواسه‌های آنان نیست. عبارت دیگر اس نیروها بطرف مواضعی رادیکالتر از مواضع خود هل داده میشود. مسافسه امورور چس ساسی وجود ندارد.

مسالمت‌جویان در آن شرکت نخواهند داشت. حیطه‌ای که مشکل از لیبرال‌ها (طرفدار سرمایه داری) و کمونیست‌های (ضد سرمایه داری) باشد مسلماً سرمایه‌ای جان‌بی محتوا (و معارت‌بهر با محورای راست و ارتجاعی) خواهد داشت که برای نمایندگان سرمایه داران نیز قابل قبول باشد. یعنی همانطور که دگر رفت سرمایه و می بر حسب خواست، امکانات و برنامه غف‌ترین نیروها معین خواهد شد. در تریبطی که حد اقل برنله کمونست‌ها با حد اکثر. برنامه لیبرال‌ها قابل تطبیق نباشد طبیعی است که این لیبرال‌ها بسند که انتقالی خواهد شد و تن به سرمایه حداقل کمونست‌ها خواهد داد بلکه این کمونست‌ها هستند که برای تشکیل و حفظ چنین حیطه‌ای بن به سازش‌ناست بدهد و اصول خود را بر با نگذارد. کسانی می‌توانند مدافع چنین سرمایه‌ای باشند که مانند دلان راضی به هر چیزی باشند که آنها بدهند. سعی مده‌دگر و آیم‌در هر سطح نارل با نند. آنها پست سر سورژوازی حرکت میکنند و آنچه که بورژوازی را نشان محاز مسمارد قانع هستند. در اس حال داس ادعای ژهری حرب طبقه کارگر در حیطه " و عوام‌فریبی‌هایی نظیر آن بعدی جدید آور میشود که سازی به رد کردن ندارد: کام نکام همراه با سورژواری و در حدی که او معین می کند حرکت میکنم. بهر حیطی که او سرود کام بر میداریم، ولی‌هری با ما است!

آنها که به نحوی هوادار حسن حیطه‌ای هستند با خود لیبرال‌اند که در اینصورت به تنها انباه میکنند بلکه دمعا آن چیزی را تبلیغ می کنند که نفعشان است. آنها بدینوسله میکوسند که رادیکال‌ها و کمونست‌ها و همه عناصر حیطه‌تحریری آنها و با رهبری رخالی که بنشوانان آنها هستند در آند. با بر این بوضیح فوی در مورد نحوه عملکرد حیطه با بسند هور آنها را در هواداری از اس بر مضم بر کند. اما کسانی که خود را کمونست مسمرد با نحوه به بوضیح فوی در مورد ماهیت و طرز عمل حیطه باید اکسوس موجه نده باشند که تکیل حسن حیطه‌ای به بر منای ضرورت جهت‌گیری انقلابی و برانداجتن سسم سرمایه‌داری، بلکه مطابق خواست و بر نامه نیروهای راست یعنی نحی از سرمایه‌داری و جهت‌تکیم سلطه است. آنها بی آنکه خود نخواهد به حر سواری لیبرال‌ها سدیل می‌سود و در جهت حل مساب درون طبقه حاکمه، بدمکداری تک‌نحسار آن در می آند

و سپس خود بکلی طرد مسعود.

در اینجا فعل ار آنکه به بحث نظرات متحصص حرب نوده و جزسی در این رمینه بپردازیم لازم میبینیم چند کلمه دیگر با کسانی که صرفا بسر منای صماوت " عقل سلیم " حواستار همکاری همه با هم بوده اند سخن کوئیم . عقل سلیم مگوید مگر نه اینست که همه مخالف دیکتاتورسوری هسنیم ؛ مگر نه اینست که از میان رفس دیکتاتورسوری بهتر ار پابرجائی آست ؛ پس چرا همه با هم فعلا کام اول را بر نداریم . اختلافات بجای خود . بعدا به آنها خواهیم پرداخت ...

اما مسئله ای که در اینجا نادیده میماند اینست که :

برای برانداختن دیکتاتورسوری راه های مختلفی وجود دارد . راه انقلاب بی و راه لیبرال مآناه . راه لیبرال مآناه راهی است که طی آن سیستم سرمایهداری اسنحکام می یابد و راه انقلابی راهی است که طی آن این سیستم نابود میشود . در حالت اول کارگران و سایر زحمتکشان باید خواسته های طبقاتی خود را مطرح سازند . باید از خصومت با سرمایهداران دست بر دارند . باید آسسی طبقاتی کنند . باید نا آن حد و به آن صورت حرکت کنند که سرمایهداران رنجیده بسوند ، تا اتحاد آنها بهم نخورد . سایر اسن اعتصاب کارگری موقوف ، نفاصا برای ازابین دستمزد موقوف . کارگروکار فرما در یک " جبهه " هسنند . " دوسان " هم هسنند . در این مسیر آنچه که " دوست " - کارفرما - بر منای محاسبات خود درست سخص داده و به کارگر دهد ، هر چند جرئی ، هر چند بی فابلیب ، عزیزش نابد سمرد . راصی باید بود . حد اکثر میسوان بق رد وئی زیهار که نباید کاری کرد کسه سرمایهدار برنجد و موجودیت " جبهه " بخطر افند . صر میکنیم با رمانتی که دیکتاتوری برافساد طبعه کارگر برای گرفتن حقوق خود اقدام کند اما طبیعی است که طبعه کارگری که بدینسان آموزش دیده و در معسنت بورژوازی گام برداشته و مبارزه طبقاتی را سعطیل کرده اسب ساهگان انقلابی نخواهد شد . در مبارزه با این بجن جدیداً حاکم از سرمایهداران نیز همین شیوه مسالمتجویانه ، رفورمسنی و گام نکام را دنبال خواهد کرد . چون همیشه به او سادآوری خواهد شد که اگر سند حرکت کند اسس جامعه بخطر خواهد افتاد ، حاج فاشیت پسند در سشسه اسب و قدر را به

... این می، می جاکم بر اجرات روسوسست جهان، نردوسوسست
 ها و نظایرهم بوده است، بناج آنهم، اظهارسالمس است. اجرات کموسست
 عرب بهمن سوه، نمازرات طبعه کارگر را سارماندهی منکند، در اصلنا
 که حرب " کموسست " آن ناته وسعی هم دارد، همکاری و همگامی، سارس و
 جنات این حرب، بنان خود را در دنالنه روی چمبرانه از سوزواری می
 ناند، آروی حرب کموسست، است که در کانسده بدترفته شود، هوزبدترفته
 سده به جانب و ردالی نیست که س نداده تا سسبم بخطر سفید، نا
 بخران بوجود ناسد، چون : هنگام بخران وضع همه ند مسود و اس " بصر
 طبعه کارگر است، انفلاسیون کموسست همواره، ار بخران سرماندهاری برای
 بسدب سلیع و سروج و وارد آوردن صریه به سپسم اسفاده مسکرده است،
 امروزه این کموسست سمانان نا دل و جان منکوسد که در جامعه بخران
 سسد، که سسبم سرماندهاری با حد امکان بوسی کار کند، همه با هم
 ناسدو جند مضنی هم ندان داده بود. سارس اس ساهده منکسم که
 می سازکارانه خاص اجرات روسوسست در دوران دنگناسوری سست، سک
 سس و یک بلعی، ار " مبارزات طبعی " هم، در دوران صلح و هم جنگ، هم
 در دوران دنگناسوری و هم در دوران دنگراسی سوزواری است. سها سدهای
 اس سس و " سناوردهای " آن سدر در سس روس با برای هر که، که عبرت
 آمور ناعد عبرت اکبر، سسد.

اما اس طرز سرجورد، سعی صرفنظر کردن از جدافل فائل سسول و
 راصی بودن سطر خبری که سوزواری مدهد خاص اجرات روسوسست سسبم،
 سدکا های کارگری عرب نخب سعود، انواع رفورمسسها، سمن سسبم، در
 سکس کمر سسهای رادنگال طبعه کارگر نفس انفا کوده اند. سعار آنها
 است : کمی کسرم سسبم، ار آنس که اصلا بکنرم. اما ربان اسن
 برجورد، کداساسه، حی برای " عقیل سلیم " هم ساند عبر فابل فهم ناسد.
 ربان ساده هکامی که کسی از دنگری ظلکار استیک راه آنس که جند
 افلی، سعی کند و برای وصول آن ار همه اهرمها اسفاده کند. راه دنگس
 است که بکرمس سدرعاری هم، صاعب کند، حی مرجمن هکامی که سای
 مسامشان در میان می آند سنا و ساین دو سوع بشوه سرجورد را پی فهمد، اسور
 ساداب جاش و سارسکار هم حی حاضر سست یک و حب یک و حب سسر سسهای

استلته، را بسنگرد، حد اعلیٰ معنی میباید و پای آن حک و خانه میرد. او هم می فهمد که تک و حرمتی ضروری با سپهر، از هیچ نسبت، تک و حرمت فقط تک و حرمت است و لکن " هیچ " در ضمن خود بستان دارد. مودمی که سه حرکات تک و حرمتی تا دست کشید هرگز تا آخر نخواهد رفت. ولی آنکس که حدی معین کند و بر آن استیلا دگی نماید احتیاطاً مواظبت نماید و در آن

بنا بر این حتی سروان " عقل سلیم " هم نباید بعتد که در نسبت سخت افراط شود. " موطنی از چنین کندن عصب است " مسئله این مسئله گفته بود " دنگنا توری سا " را هم بر دایم عصب است " مسئله این است که این حد عفت نسبتی اریخاع کافی نیست. البته مبارزه و سپهر و اسیر و اسیرانه، جاساسی و فداکاری برای این نموده است که گفته ساریکساران " اغلب ساریکساران استیلا در صفت فرماید تا آنکه در زمان مناسب با تک یوزس دستگیر دهها سال خوب و دیکتا توری را بر مردم بحمل کند. هنگامی که دشمن در حال عفت نسبتی است تا سه او را امان نداد. اگر رزم سپهر دلتل قادر به ادامه وضع کنونی نیست باید او را کوبند و دنبال کرد. باید دست بردارند تا به نکه ساریکساران که ساریکساران دل جوی ندانند. باید مطمئن بود که اریخاع حدی عفت نسبتی کند که امکان ساریکساران باشد باید کل رزم او را سرگون کرد و نه صرفاً دنگنا توری او را. ساریکساران رزم تک حد اقل است. از این کمتر حواس و راضی به ناراضی از آن نبودن معنی آنست که ظاهر دساوردی داشته باشم فرستاده، کمک کنم تا از جوش و حوس اعلای مردم کاسه شود، فکر کنند که حسی گرفته اند، نه! برای آنکه حد صیاحی دیگر همسیر از دسما گرفته شود. حوس رزم سرگون شده است، چون عفت نسبتی اریخاع کافی نبوده است. اگر فرار است حسی و واقعای روشنگر باشد، حوادث سالهای ۳۹-۴۲، عفت نسبتی موفق رزم و یورش دسما به حدی آن میتواند بعنوان مثال محسم. برای کسانی که فقط ملموسات را میسازند درک کنید، در نظر گرفته شود. بدس سوال مشاهده شود که راهی که عقل سلیم بیان نمیداد کنار را بجا میسازد و چه آینده ای را میسازد. اما همانطور که در اسدا گفته شد تا آگاهی که حوس فضاوت میسازد معدودند. حرب بوده و حربی ما، عامی نیستند و میدادید چه میگویند. بنا بر این ضروری است که به نظر ساریکساران سردارم ولی لارم میسیم دو آنکس را ذکر دهم.

تنباه نظرات رفیق جزینی و حزب بوده در این مورد، از نظر ما بمعنای معادل انگاشتن کل متی سیاسی و شخصیت مبارزاتی آنها نیست. حزب بوده جریانی است ضد انقلابی که خیانتهای مکرر آن نسبت به خلقهای ایران، وابستگی بیچون وچرای آن به دولت شوروی و عداوت آن نسبت به مبارزین انقلابی مورد بحثهای مکرر قرار گرفته است و در این مقاله محتاج افشاء گری نیست؛ و حال آنکه رفیق جزینی بدون تردید از انقلابیون بزرگ ایران است که سهم تعیین کننده‌ای در شکوفائی جنبش ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی ایران بطور عام و جنبش انقلابی مسلحانه بطور خاص داشت. اما درکنار این نیز روشن است که هنگام نعد و سررسی یک تن، سابقه و شخصیت ارائه دهنده آن نمیتواند در ماهیت نعد تاثیر نگذارد. نیز انحرافی از زبان و فلم هر کس جاری شود زبان آور است، و حتی زمانی که پشتوانه پراعتباری را در شخصیت ارائه دهنده دانسه باشد خطرناکتر میشود زیرا در چنین صورتی بسیاری از عناصر صادق ولی ناآگاه بسرعت منحرف میشوند و زیان سررکی به جنبش وارد می‌آورند. بهر حال برای تشریح این تن لازم است مجملا به سابقه آن در سطح جهاسی اشاره کنیم.

سازش طبقاتی

کنگره هفتم کمینترن

سازش طبقاتی به اندازه مبارزه طبقاتی قدمت دارد. مبارزات

۱ - با آنکه همانطور که ذکر شد شخصیت انقلابی رسمی جزینی ساده و بسیی سادس از مسائل ساده توضیحی ندهم
سازش آغاز مبارزه مسلحانه و دستگیری هزاران مبارز با گراسین های مختلف ادکولوریک، در ریداسهای ایران سدرسخ سردکی و همکاریهای بس گراسین های ساده بوجود آمد از اس حمله بود تکمیل کمون کمونیست ها. در این کمون کمونیستها با تقسیم کار و اتحاد صندوق مالی مشترک و سرکاری طبقات و مطالبه مطالعه سعی میکردند که هم ریدان را به آموزشگاه تبدیل کنند و هم با حد امکان در مقابل رژیم متحدا مقاومت نمایند. کمون دو مشکل اساسی داشت. مشکل اول کارکنی های ریداسها بود که علیرغم کوشش مبارزین در محمی دانسی وجود کمون، موجه آن سده بودند و به انواع حمله ها و تزارها برای ملایگی کردن آن موصل مسدند. مشکل دوم ناسبت بودن ترکیب و اعضا، آن بود. دائما کسانی از سلولهای انفرادی ریدان عمومی آورده مسدند و کسانی دیگر به ریداسهای انفرادی بازگردانیده

انقلابیون روسیه و دستاوردهای انقلاب اکتبر تا اندازه زیادی بینش سازش کارانه را اضاء کرد. پس از پیروزی جناح استالین - بوخارین در اواسط دهه ۲۰، این بینش مجدداً مجال رشد یافت. در این نوشته مجال برخورد به عوارض این گرایش و نتایج مرکب آن در جامعه شوروی وجود ندارد اما در مورد پاره‌ای از اثرات خارجی آن آسارانی ضروری است. از وخیمترین آثار سوء سلطه این بینش، چگونگی سانسب شوروی در رابطه با انقلاب چین قابل ذکر است. از آنجا که انقلاب چین انقلاب دموکراسیک ملی تشخیص داده میشد و نیز بورژوازی تحقرمان چیانگ کایچک انقلابی ارزیابی میگشت، جناح بوخارین استالین به حزب کمونیست چین تکلیف کرد که خود را منحل کرده و

→ شده و با آزاد مسندند کمیونسها علیرغم این مشکلات موفق شدند که در ادوار طولانی حواست خود را عملی کنند. در برقراری و ادامه این مساسات رفعا حربی و طریقی یعنی عمده را داسند. نساری از نحها یکموند بعد از حاسه جلسات توسط مابریس محلف با رحب فراوان روی کاغذ سکار در حده سحه شوشه شده و بحارج فرساده مسند. اس نحهاهای دسنوسن عالنا دست بدست مگشت تا لاجره امکان انسار می یافت. ما خود در گذشته باره‌ای از اس دسنوسن‌ها را از طریق سازمان حریکهای فدائی خلق در احسار داسندم برچی از اس شوسه‌ها سیر مسغلا بعدها بح عنوان انسار بار ۱۹ سهم در خارج از کسور مسند سار اس :

الف - رفقای محلفی که در نوسن جمعندی اس نحها روی کاغذ سگار سهم بوده اسندر نساری از موارد هنگام نگارس غلط‌های املائی و انشائی حشمگیری مرتکب شده‌اند، در مواردی سواسسه‌اند مطلب را بطور صحیح ادا کسد و گاه فصلهایی را بحتاسا‌های محلف سکار کرده‌اند در سراط دشوار رسدان که تمام حرکات اسد مخفی از جسم سلنس انجام سگرد سگارس بدون اشباه جمع بندی نحها روی کاغذ سگار (بطوریکه بدون دره سس حوادن آن سرفنا غیر ممکن بود) سسها بدسوار اس سار اسدر موارد اعلاظ بدی ساسد خرده گیری سود.

ب - از آنجا که رفعا حربی و طریقی سهم عمده را در اتحاد کمرو ارائه نحها داسه‌اند و از آنجا که ساسه مابرائی و اطلاعات آنها سارس بیشتر بوده اس منسوان اس رفعا - سوره رفیق حربی - را مولف اصلی قسمت عمده اس شوسه‌ها داسد. با اسهمه صحسار اس که آنها را محمول کار جمعی مابریس کمون سمار آورم.

ج - فقدان کتب و منابع از یک جانب و نازگسب ادواری رفعا ساسعه سه سلولهای انفرادی از جانب دیگر موجب میشد که باره‌ای از شوسه‌ها کالی معلوظ ساد. برچی از شوسه‌ها حبان اسناها با کالی عظمی داسند کسه اسفاده از آنها بدون تصحیح کامل غیر ممکن بود. اس امر ساس مسداد که هنگام نگارس اس شوسه‌ها حی تک رفیق ساسعه و مطلع در کمون سوده اس. احکام مسافعی که در شوسه‌های محلف وجود دارد و ما نه باره‌ای از آنها اشاره جواهم کرد، و سیر سعبراب سگاهی سگ در نساری از موارد بدس نرسب قابل توضیح اس

به کومین‌تانگ ملحق نمود. استالین در جهت تأیید کومین‌تانگ با آنجا پیشت رفت که در ژانویه ۱۹۲۶ پیام زیر را برای کومین‌تانگ فرستاد:

" نفس‌مها با آمر و سارجی رهبری اولس انقلاب پرولما -
ربائی بسروز به عهده حزب ما افتاد ... ما بغیب داریم که
کومین‌تانگ در بازی کردن همین نفس در شرق موفق خواهد شد و
سار این یانه سلطه آمرالیسیها را در آسیا و بیران
خواهد کرد." (تاکیدها در متن اصلی است)

بیا بر این نه تنها نفس انقلاب پرولتاریائی به عهده کومین‌تانگ
واگذار شد بلکه استالین تا آنجا پیش رفت که آرا در سال ۱۹۲۶ بعنوان
عضو وابسته وارد بین‌الملل کمونیست کرد! و جیاسکا یک بعنوان عضو
امخاری کمیته مرکزی کمینترن انتخاب شد!!

احلال‌طلبی ناتی از راست روی استالین بحدی بود که وی شکل‌جداگانه
طبقات مختلف را ضروری سمیدند و تحت عنوان " سیاست اتحاد انقلابی کارگران
و خرده سوزواری..." اظهار میداشت که: " در چین کشورهای [کشورهای
غف مانده] این بلوک شکل یک حزب واحد کارگران و دهقانان را مناصبه
کومین‌تانگ میسواند بحدی بگیرد". (مسائل لنینیسم. تکیه‌ها از ماس)

حزب واحد کارگران و دهقانان منابه کومین‌تانگ! برهبری سوزواری
ملی! و جالب اینجاست که این بزهای انحرافی تحت عنوان " مسائل
لنینیسم " ارائه میشود. سببیم لنین چه میگوید:

" احلال‌طلبان میگوید انقلاب ما انقلاب سوزواری است.
کارگران باید از سوزواری حمایت کنند.
ما که مارکسیست هستیم منگوئیم انقلاب ما انقلاب سوزواری
است. کارگران باید جسم مردم را به قلب سانسنداران
سوزواری سار کنند، نه آنان ساسورند که به وعده‌های آنان
اعتماد نکنند و فقط به سروی جود، نه سازمان جود، اتحاد
خود و اسلحه جود متکی ساسند".

لنین از نیرو، سازمان، اسلحه و اتحاد جود کارگران سخن میگوید

استالین از انحلال سازمان آنها و اتحاد با بورژوازی و حل شدن در کومین تانگ تحت رهبری چیانگ کایچک! حتی منشویکهای روسیه تا این حد پیش ترفته بودند که برای حمایت از بورژوازی انحلال حزب خود را تبلیغ کنند. کودتای خونین شانگهای و قتل عام کارگران توسط چیانگ کایچک در سال ۱۹۲۷ و اعتراض همه جانبه کمونیستها به سیاست کمینترن تحت سلطه استالین در ابتدا تنها این اثر را داشت که استالین همکاری کمونیستها را به جناح چپ کومینتانگ محدود کند و سپس تحت تاثیر این حوادث و اتفاقاتی که در جهان غرب در اثر همین راستووسهای کمینترن روی داده بود به جانب دیگر افراط در غلند و به چپ روی مهلک افتاد. اما در هر دو مورد راست روی و چپ روی یک بیش، بیش منشویکی، در حال عمل بود. این بینش کساندن کارگران بزرگ یوغ بورژوازی را هنوز به شکل دیگری ادامه داد. توضیح آنکه در همین سال به کارگران کمونیست اتحادیه های کارگری در جهان دستور داده شد که از اتحادیه های موجود انشعب کرده و اتحادیه های " سرخ " را بسازند. این دستور درست در زمانی صادر شد که فاشیسم در آلمان در حال عروج بود. استالین اعلام داشت که " سوسیال دموکراسها و فاشیست ها مقابل هم نیستند بلکه خواهران دو قلو هستند ". بدن برتیب هر نوع همکاری بین کارگران کمونیست و کارگران عضو احزاب سوسیال دموکرات مسموع شد. حزب سوسیالیست SPD به "سوسیال فاشیست" ملقب شد و حزب کمونیست KPD اعلام داشت که برای مبارزه علیه فاشیسم ضروری است که ابتدا " سوسیال فاشیستها " را شکست داد.

البته چنین نشد. " سوسیال فاشیستها " شکست خوردند اما به از حزب کمونیست بلکه از فاشیست ها. حزب کمونیست سز دچار شکست موحته شد. هیتلر بدون هیچگونه مقاومت جدی بروی کار آمد. و نازه آنها برای استالین و کمینترن زمانی بصورت مسئله جدی درآمد که سوری در معرض خطر حمله هیتلر قرار گرفت. در این زمان بود که مجدداً حروری جای خود را به همزادش داد. راست روی. در سال ۱۹۴۳ مسئله " سوسیال فاشیسم " نگراموسی سپرده شد. احساس ضرورت همکاری از جانب استالین با کشورهای اروپای غربی و توافقهای بین آنها موجب شد که کمونیستها در کابینه های سرمایه داران شرکت کنند و مبارزات طبقاتی را تحت عنوان حفظ جبهه متحد ملی مهاررند. در امریکا " کمونیستها " حتی بدون اینکه در حکومت شرکت صوری هم داشته

باشند به دفاع از کابینه روز ولت برخاستند و برای سوجیه این سازشکاری به این نیز انحرافی متوسل شدند که گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم از راه مصالحه‌آمیز و با همکاری بورژوازی میسر است. از آن زمان بعد این نیز "جبهه گزایی" دامان طرفداران اسالیب را رها نکرده است. مخالفت‌های ابتدائی پاره‌ای از احزاب کمونیست در معادل این جریخ ساست در سال ۱۹۳۵ با رسمیت یافتن نیز سازش در کنکره هفتم کمیسیون خاموش شد. این کنکره همکاری همه احزاب و گروه‌های چرده بورژوازی، لیبرالها، رادیکالها و حتی محافظه‌کاران "ضد فاسیسم" را با کارگران در جبهه‌های متحد ملی (با جبهه خلقی) تصویب کرد. به کمیونیسها دستور داده شد که از طرح شعارهای ضد سرمایه‌داری و رادیکال خودداری کنند تا موجب ترس دیگسران نسود. کمیونیسهای نماینده در پارلمان‌های غربی به آنها یاد نه بودجه‌های نظامی دولتها را بدهند بلکه انعقاد به نظامگری را که در سمت احزاب کمونیست بود مکروه دارند...

این جریخ تعدد از مواضع حصاراطبی به راست افراطی احزاب نوم خود را بر جستن‌های مبرقی زمینگان مافی گذارد. در ایالتا، در فوریه ۱۹۳۶ تک دولت جمهوری موله از جناحی از سرمایه‌داری، سوسال دموکراسها کمیونیسهای اسالمنی، آمارشسها و آمارکو کمیونیسها ... اسخات شد. ۵ ماه بعد فرانکو کودتای فاسسی کرد. کارگران کارخانه‌ها را اسفال کردند. دهقانان زمینها را به تصرف آوردند. اما طرفداران اسالیبن سنبوان حفظ اسحاد با بورژوازی، کارخانه‌ها و زمینها را از کارگران و دهقانان سرکرسه و دودزسی سدیم سرمایه‌داران و اسران آنها کردند. غالب اسران سر به فرانکو ملحق شدند همراه با کارخانه‌ها و مزارع آنها! این اولین نسحه سبه گزائی بود. نجای سوس کارگران و دهقانان به کرفس وسائل تولد در اسصار خود، نجای سوس نیروهای اسفلاسی در سستمراسه ضام و اسفلا رهاشس ... خلق شد کارگران و دهقانان،

و سکی از زمینهای اس سمول اس بود که دولت سوری سروز اسلحه به جمهوری را موبول و سروز به اسراج آمارشسها و آمارکوسدکالسها و سار اسراج شد و سمود
 ۲. در سال بعد تاریخ سسوس سسوس در سسعال سگوار شد. خلق اسند کارگران و دهقانان و سس کرفس زمینها و کارخانه‌ها معطاً سگمگ سوسا سسها و کمیونیسها برای اسراج سسر شد.

www.IranArchive.com

ادامه سیاست استعماری برای جلب محبت بورژوازی لیبرال، هزاران انقلابی که با این سیاست سازشکارانه مخالفت کردند بوسله نیروهای " دولت اتحاد ملی " کشته شدند . این سیاست بجز شکست متکین نتیجه‌ای نمیتوانست ببار آورد .

در فرانسه سیاست دولت اتحاد ملی نسخه بهتری نداشت . در اواسط دهه ۳۰ شرایط رقت‌ناز زندگی کارگران و بحران سرمایه‌داری منجر به بروز اعصاب و وسع کاری ، تشکیل خوراکی‌های کاریگری و انحال کارخانه‌ها شد . دولت اتحاد ملی برسانت لئون بلوم رئیس حزب سوسیالیست و شرکت‌حسرت را دیکتاتور سر کار آمد . کمونیستها در حکومت شرکت‌داشتند ولی از آن حمایت کامل کردند . مورس پورز (رهبر حزب کمونیست) این دولت را " اتحاد ملت فرانسه " خواند و اظهار داشت که " جو انتخاب کردن از سازمانها و رهبری حزب سوسیالیست را از خود طلب میکند " . دولت " اتحاد ملی " از دادن آزادی به مسعمرات خود داری کرد . این دولت به تنها از دادن کمک به انقلابیون اسپانیا خودداری کرد بلکه در محاصره امیرالینسی آن شرکت نمود و بیس‌هنگامیکه آثار آسباب افتاده بود و دنگر سازی بدان نبود خود سقوط کرد !

دولت‌آلنده و ترسناک آن بزرگان تنها یک نمونه اخیر از ادامه پندار به حق سب‌جناح‌هایی از بورژوازی است .

عوارض موصوب‌کنگره هفتم کمیسرین در ایران

حزب‌نوده ایران در سال ۱۹۲۰ با یک محبت‌کردن خارجی از نواضع حزب کمونیست تشکیل شد . سالها بود که مبارزه منگلی در سطح وسیع در ایران انجام نگرفته بود . تلاشی حزب کمونیست - که از جمله در اثر طلب حمایت شوروی از آن و دفاع چند ساله این دولت از رهبران " مسعل و ملی " میسر شده بود - بجای آنکه اذهان را مسوجه تکمل حزب مسعلی کند گنه صرفاً منگی بر سروری بوده‌های رحمتکین باشد و نه به ساس‌بارنه‌های " حزب برادر " ، یاب‌گذاران حزب‌نوده را بی‌ارزش می‌کند به جلب مظلومیت بورژواها و بیس دولت شوروی کرده بود . بجای تکمل یک حزب واحدی از رحمتکین ، ملجوبی هر دمستل از روسفکران و زحال دست‌دوم ساندک‌دختری

ندند که بعدها خود را حزب طبقه کارگر ایران نامید . تشکیل این حزب بر طبق نسخه اسنالیینی دهه ۲۰ (ماقبل جبهه متحد ملی) ، یعنی اتحاد نیروهای مختلف در یک حزب واحد بود . کارگر و دهقان و بورژوا و حتی فئودال گرد هم آمدند تا کشور را نجات دهند ! عبدالصمد کا میختن از پایه گذاران حزب توده در سخنرانی خود در جلسه یادبود هفتمین کنگره کمینترن (۲۱۰ - ۲۴ اکتبر ۶۵) که در پراگ منعقد شد چنین میگوید :

" در سال ۱۹۴۱ حزب توده ایران بجای حزب کمونیست تشکیل یافت . خود نام جدید حزب حاکی از آنست که تشکیل آن بر مبنای ایده های کنگره هفتم کمینترن بوده است . در نظر گروه شده بود که حزب سوسیالیستی درهای خود را وسیع تر و عناصر مرمی تار کند و برای تبدیل حزب به حزبی نوپه ای و وسیع گویا باشد . راست است که در این زمینه زنده رویه ای هم رح داد که دسواربهای سهمراه دانش ولی بطور کلی رشد حزب در محرای صحیحی اتمام ."

بجای حزب کمونیست ، حزب توده . درهای حزب برای شرکت وسیع همه نیروهای منرقی (و نه صرفا کمونیستها) باز شد . " زیاده رویه ای " رح داد . " دسواربهای " اتحاد شد ، اما راه صحیح بود چون بر طبق نسخه ای بود که اسنالیین داده بود و بر مبنای تادرسی بود که از تجارب چین و آسیانیا و فرانسه و ... آموخته شده بود .
بهر حال بجای سیاست سیج زحمتکشان ، " نهییز هرچه بیشتر نیروها برای رسیدن به نزدیکترین هدف " (دنیا پائیز ۴۴) سیاست کلی شد . هر چه بینتر بهتر . و هر چه نزدیکترین تر موجه تر .

اما از آنجا که همه نیروهای اجتماعی موجود بر خلاف تصور حسرتزب بوده سیج تندید و ناره ای احزاب دیگر تشکیل شدند ، تز دنبال اتحاد با نیروهای بورژوا رفسن بصورت دیگر ادامه یافته " جبهه آزادی " (۱۳۲۲) و بالاخره " جبهه متحد احزاب آزادخواه " (۱۳۲۳) تشکیل شد^۱ که بحر بند و بسیت

۱ - همکاری حزب ایران (الهیار صالح و سعادی و شانور حجتیار و ...) با حزب توده در این " جبهه " (که مافیل تشکیل جنبه ملی ممدق نبود) همان مسئله است که ماه در سحرراکشی های خود (برای بغی جنبه ملی ممدق)

هیچ دستاوردی برای مبارزه مردم نداشت. اما حاصل آن برای رهبری حزب توده، که وزارت در کابینه های ارتجاعی را حتی تا امروزه جز افتخارات خود می شمارد، چند منصب وزارت و وکالت بود. همکاری با قوام السلطنه و رفتن بیزیر پرچم بورژوازی درست در زمانی که بورژوازی آن احتیاج شدید داشت. زمانی که فاشیسم هیتلری شکست خورده و مسمتی از ایران نجسیت اشغال نیروهای شوروی بود، زمانی که حکومت ایران در ضعیف ترین موقعیت خود قرار داشت، زمانیکه جنبش های ملی آذربایجان و کردستان در حال رشد بود... مسئله تبعیت " حزب طبقه کارگر " از بورژوازی در دستور کار بود، امروز که جای خود دارد. در آن زمان هم آقای شاپور بختیار - حزب ایرانی " متحد حزب نوده " مبارزات طبقه کارگر را در آبادان سرکوب می کرد تا مورد قدردانی آقای قوام السلطنه قرار گیرد و هم رهبران حزب توده مورد مشورت قوام قرار می گرفتند^۱. اما همین حزب که همکاری با محتاج بنای ارتجاعی طبقه حاکمه را افتخار آمیز مبدانست، درست در زمانی که بخشی از بورژوازی و خرده بورژوازی ضد امپریالیست در زمان مصدق موفق شد با ارائه شعار ملی کردن صنایع نفت در سراسر کشور جنبش عظیمی بوجود آورد برای جلوگیری از ملی شدن نفت (مبادا به منافع شوروی لطمه وارد آید) به انواع حیل های کثیف موصول شد و ملی شدن را تقلیب و جنبه ملی را کثیف و ارتجاعی شمرد. اما این چروری مصلحنی و فرمایشی با سعـــــــــوط حکومت مصدق پایان گرفت و درست در زمانی که یک حزب واقعی طبقه کارگر - مینوانست عبرت آموری مردم از شکست بورژواری و خرده بورژواری ضد امپیر - یالیست را پایه ای برای بسیج آنان بر محور مبارزات قاطعانه طبقاتی کند مجدداً به بیماری راست روی مبتلا گردید!

بهر حال این راست رویها و حیرت رویهای مصلحنی - مصلحنی و فرمایشی از آن جهت که نه در روند مبارزات طبقاتی جامعه ایران بلکه نافع مصلحت و

از آن عنوان " حامی ردن به سلامتی سیه وری " نام میرد حالت بوجهی ایحاست که سخانی ها امروزه مایل به همکاری با حزب توده هستند ولی " سعه صدر " حزب توده نهدی اسکه کماکان با نه نیروی ار مصوبات کمیسیون حاضر به همه نوع سازش آنهاست

۱ - محله کار ، سئل ار Iran, where to begin? (صفحه ۱۰۸)

سیاستهای حزب کمونیست برادر (و بقول حزب بوده " وجدان بشریت") بوده استند هر دو یکستون قائم داشته و آن تز سازش طبقاتی ، تز استالینی-بوخارینی دهه ۲۰ است که بالاخره رسمیت خود را در کنگره هفتم کمینترن یافت .

ادامه و تشدید انحراف

جبهه ضد دیکتاتوری

پس از آشنائی با سابقه تزه‌ای ارائه شده از طرف حزب توده ، توضیح مختصر و سریعی برای بیان مواضع کنونی آن کافی بنظر میرسد .
نظریات حزب توده در این مورد طی سالهای اخیر در چندین نوشته بیان شده و خصوصیات شکل مورد نظر ذکر شده است . اساس تز حزب توده بقرار زیر است :

" نزدیک ۲۰ سال است که مرحله انقلاب ایران در نتیجه هدف های اسراتزیک جنبش انقلابی ایران در واقع اساسا تعیینی نکرده است . " (دسا . آ.ا.ن ۵۳)

بعسی

" بنظر حزب توده ایران انقلاب ایران در مرحله ملیودموکرا- نیک است . " (دسا . سر ۵۴)

ولی

" سوده مردم هنوز بیداری و آمادگی و شکل لازم را جهت انجام انقلاب ملی و دموکراتیک ندارند . " (ویژه دسا ۵۴)

سایر این

" نیروهای ملی و دموکراتیک به سهائی و نه در مجموع قادر به برکنون باخس اس رژیم هستند " ؛ و البتهائی که تصور میکنند " سنها با کوسس نیروهای انقلابی ایران مبی توان زحمتکان را به میدان مبارزات انقلابی کنند و نظام اجماعی-امصادی حاکم کسوسی را برانداخت و انقلاب دموکراتیک ملی را عملی نمود " کلا بهبوده مکیوید (هما سحا)

س باید س

" عناصر دورن تر طبقات حاکمه " همکاری کرد (اردیبهشت ۵۵)

" عناصر دوربین طبغاحاکمه " ، " بسبب وابستگی با انگیزه سیاسی مشخص حیهه واحد خلق را نفی میکنند " (دسا . سر ۵۵) بنا بر این باز ما باید کوتاه بنائیم . مساعانه مردم " بیداری و آمادگی " ندارند ، " عناصر دوربین طبغاحاکمه " هم نمیخواهند ، پس حزب " طبقه کارگر " بناچار! کوتاه می آید ، از تشکیل جیهه واحد خلق بمنظور انجسام انقلاب دموکراتیک صرف نظر میکند ، صرفا طرفدار تشکیل جیهه مد دیکتاتور می شود و قناعت میکند به اینکه " انتقال قدرت از یک جناح طبقه حاکمه به جناح دیگر " (دنبا . مهر ۵۴) انجام پذیرد و در این زمینه بقدری دامن از دست میدهد که اظهار میدارد :

" از نظر ما این مسئله آنقدر مهم است که ما میتوانیم این نوع انتقال قدرت را به یک شعار ناکسیکی روز بدل کنیم " ، (همانجا)

و نه تنها شعار شکوهمدی بدهیم بلکه از حرفها و شعارهایی که " عناصر دوربین طبغاحاکمه " را نگران میکند بگذریم و " حیهه ای " بسازیم که کاری به " سیستم سرمایه داری " نداشته باشد تا آنکه :

" کارگران ، دهقانان ، خرده بورژوازی شهری ، روشنفکران و بورژوازی ملی " و " نه تنها همه این طبقات و اشخاص اجتماعی بلکه عناصر ، گروه ها و در شرایط مشخصی فشرهائی از طبقات حاکمه با انگیزه های یکلی گوناگون سر در آن شرکت جویند . " (ویژه نامه دسا . اسعد ۵۴)

و اینها مجموعا نه برای امری که مانند انقلاب دموکراتیک ملی ناممکن است بلکه برای امری ممکن بگویند چه :

" کاملا ممکن است حکومت مردی تاه و رژیم پلیسی او از سن برود ولی خود سلطنت همچنان تا مدتی باقی بماند (بهمن ۵۴) " انتقال قدرت از یک جناح طبقه حاکمه به جناح دیگر " انجام پذیرد و " جناح نالمر و واقع بینر هیئتحاکمه زمام امور را بدست داشته باشد " (دسا . مهر ۵۴)

و البته همواره باید دانست که رسیدن باین هدف مقدس انتقال قدرت :

"... میسر لم آسب که این کفنگوها و ساروات در چهار چوب و
 نا لحنی (!) انجام کرده که امکان همکاری همه سزوها را ...
 غیر ممکن یا حتی دشوار بسازد". (بویزه نامه - اعتماد ۱۳۰۶)
 عیاریت سزار ساده : همگی از جر سيطان پائین نیاشتم، مردم آما دگینلی
 بدایرند! انقلاب بیدنی نیست. دنبال وجود پناه یساند رفت؛ حاصه آنکه بعض
 " سالم و واقعین " طیفه حاکمه حاضر است که اگر ما کارگران و دهقانان
 و جزده سوررواوری و ... را طوری ردیف کنیم که سزار مودسنا تند و سا
 " لحنی " سخن گویند که ایسالی را جون آسد، آسها کاری کنند که شاه دیگر
 دیکاتوروری نکند. دمنی نا ساه و نا سلطنتب و نا سرما سدا ری مطرح بیسنه
 مستثیق اسبب که ساه سلطنتب کند و نه چکومب .

... رنیهار که به " حرب طیفه کارگر " سناسد حده گرفت که جنس همت
 کوناهی دارد. " حرب " معنفا است که " ۷۰ سال است انقلاب ایران در مرحله
 ملی و دموکراتیک است " ولی " سوده مردم هسور سبداری ... نداشتند " و
 الیه ای سوده ای هم که در ماه های گذشته طعیان کرد و کسبه داد و سبک
 سر سنک دواتر دولتی سافی سگداس و سعار سزگوسی رسم و سلطنتب را داد
 سوده مردم سبند، سمول اسان عده ای " ما حرا جو " و " ساواکی " و " سنسه
 سکن " سودید که " سگریک " بده سبودند و نا " لحنی " سخن سبگسند که سگران
 را جون آسد .

... مرجوم ساهراده سلیمان سزرا اسکندری بر طبق جنس سحده ای سفعال
 قدرت از سحاحی به سحاح دیگر طیفه حاکمه را سائسکرد و سجد سحاحی رسا
 حان فلندر را سائسند سمود نا آیکه سعهها موجه سب که اس " اسفعال قدرت "
 سندان هم سساعد سسوده است و مایوس از آن سانه گدار حرب سوده سد. هوا
 داران و منجمله سزریسد اسنان سبایر همین سسحه سبرار کانسبه سوام
 در آوزیدند و نا لخره در ادا سه همن سسوه سمرسه سعی کردید سزرا ل سسور
 سسار را بر دعوا بس با ساه ساری سساید و علاوه بر سید و اندررهای
 آسای رادمنس، سساد هائی سانسب سزرا ل سساهان و مراد روم آور را سزای
 همکاری با او اعرام دارند. مسئله اساسی همانطور که سندانم " اسفعال
 قدرت " از سحاحی به سحاح دیگر است و " سهمین سبب حرب ما اسفانده از
 ساداها و سکا سهای داخل سناکاه اسماعی (!) رژیم را سز در سبب سئل سه
 هدف سسزک (!) مورد توجه سزرا ل سسدهد .

با این ساعه طولانی از دریا، اصفهانی، جیس راه... واقع می‌باشد. ای که مویسده اینجور بوده از این بگذری موفقی نماند که در آن ساعه آزاد کردن " طبعه کارگر " نماند و فقط میراث اجناس دست بکپی بجای سبب محض " دوراندیش طبعه حاکمه " دراز کنند، امروز به دیگران هم توصیه می‌شود، و حبسبویانهای بهیتر از این می‌شوند وجود نماند. ساعه باشد که حرب بوده خود حسن موقعیهای درحماسی داسه " بدون اینکه حتی گری از موافق اصولی خود دور [بود] و با هدفهای دورتر اصفهانی خود را از دست [دهد] ". (همانجا) . و اینها همه آنقدر مسلم و روشن است که ما فقط می‌توانیم گفت که " بدون حرب بوده ایران نمی‌تواند جیش صد امیرالسی ای را برآورد به سروری رساند. " اما این همه جواب و حاصل تشریح تک اشکال کوچک دارد و آن است که " حجاج واقع بین و دوراندیش و سالمر طبعه حاکمه " بنا بر دلایل خودمان اعلام کرده‌اند که حاضر به همکاری با حرب بوده نیستند. ساریها و گروههای اصفهانی سر، که هم سوانی حرب بوده را می‌دانند و هم نمونههای اجزای " کمونیست " اسالنا و اسپاسا و فراسه و ... را در پس جسم دارند، حاضر به همکاری با حرب بوده نیستند. چنین می‌ماند که داسان عروسی ملا نصرالدین و ۵۰ درصد در حال تکرار است. حسن می‌شود که رجمیکسای برمی‌سکنند، بدون اجازه و برخلاف توصیه‌های " حرب " در حانها کوکسل مولونوف می‌سارند، شیشه می‌سکنند و ساحمان حرات می‌کند و اندا " لحن " مودبی ندارند. چه مسد اگر همه اینها کابوس بود و در عالم واقع همه گوس به اندر " حرب طبعه کارگر " می‌دانند و می‌دانند که آفای انکیدی به نسبت آنها با " لحنی " که سرمانه داران می‌پسندند با آنها گفتگو کند؟

برهای جرسی

آحاد حبه صد دیگبوری

سرچورد به نقطه نظرهای جرسی در این مورد کمی دسوار است چون بر خلاف برهای حرب بوده که در نسل ساری طبعانی اسحام و نکدسی دارد — و این ضمن ساعه طولانی کار و آمورین " اجزای برادر " مسر شده است — بسیاری از نقطه نظرهای جرسی در مورد مسائل مختلف به در آحاد و سه در

کلیات با هم نمیخواند و یک سیستم منسجم را بدست نمیدهند. معهذابرسی این ترزا، خاصه از آنجا که کلا توسط سازمان چریکهای فدائیک خلق پذیرفته شده و بنا بر این فعلیت یافته‌اند، از هر جهت ضروری است و ما سهم خود را در آینده در بررسی نکات مخلف آن ادا خواهیم کرد. در نوشته حاضر کوشش میکنیم که به نکات اساسی دید او که حاوی آحاد اساسی تز جبهه ضد دیکتاتوری - بدون ارائه صریح تز فوق - است، اشاره کنیم.

جزئی دید منحصر بفردی از انقلاب ایران دارد. اسم و ماهیت انقلاب در فصول مختلف نوشته‌های او متفاوت و قراردادهای دائمی در حال تغییر است بگفته او:

" سرمایه‌داری وابسته سیستمی است که نتیجه ضروری تکامل سیستم فئودال کمبرادور در جامعه شمار میرود. اینکه جنبش‌های بخش در مراحل که طی نیم قرن پیمود نتوانست به انقلاب پیروزمند سورژوا - دموکراتیک دست‌یابد و در نتیجه سلطه امپریالیست‌ها و حاکمیت فئودال‌ها و کمبرادورها در ایران ادامه یافت، نمیتوانست تا این معنی باشد که جامعه تحت سلطه ما از رشد و تکامل باز نماند. در اینجا تکامل اجتماعی در مسیری ویژه ادامه یافته و جنبش انقلابی - بلرغم ناکامی خود در حاشین ساختن سیستمی پیسرمنه و آزاد که میتواند حاصل یک انقلاب باشد اثر تکامل دهنده خود را در جامعه برجا گذاشته است. باین ترتیب تحولاتی که با انقلاب مشروطه ایران آغاز میشود، در یک پروسه طولانی و پرازانو شبیه به مرحله رفورم و العای روابط فئودالی میرسد."

(مبرترین مسائل جنبش انقلابی. صفحات ۱۷۲)

مطابق نظر فوق در نیم قرن اخیر جنبش ایران جنبش‌های تکیخشی بوده است - رهایی از سلطه امپریالیسم - چون گویا در جوامعی که سلطه

ر - همانطور که فلا اشاره شد احتمال بسیار میرود که برخی از تناقضات مربوط به متفاوت بودن مولفین ترزائی باشد که نام رفیق جزئی‌شاخته شده است معهذ از آنجا که هنگام انتشار آنها تمایزی صورت نگرفته است و ما نیز بیش از آنچه گفته‌ایم اطلاعی نداریم، صورتاً همه آنها را تحت نام ترزای جزئی بررسی میکنیم.

امپریالیسم وجود دارد (و این شامل قسمت اعظم جهان میشود) صفت عمده جنبش آن جوامع ، رها شیبخس بودن آن است . این یک قرارداد و نوس آفرینی اسدکه البته رفیق جزئی میتوانست بکار برد بشرطی که در ابتدا مشخص میکرد که بررسی طبقاتی جنبش ها و انقلاب ها را مد نظر ندارد که البته در اینصورت مثلا کودتای اخیر افغانستان هم مطابق تعریف او رها نمی شود و همان خصوصیت انقلاب ویتنام را پیدا میکند . اما جمله دوم نقل قول فوق : " جنبش رها شیبخس ... نتوانست با انقلاب پیروزمند بورژوا - دموکراتیک دست یابد " بکلی حتی همین مفهوم قراردادی را نیز بیمعنسی میکند . چرا جنبش رها شیبخس باید بتواند به انقلاب پیروزمند بورژوا - دموکراتیک دست یابد ؟ انقلاب پیروزمند بورژوا دموکراتیک در اینجا به چه معنی است ؟ آیا منظور انقلابی است که منجر به تغییر روابط تولیدی یا تغییر طبقه حاکمه (از فئودال به بورژوا) میشود و یا هر دو ؟ در ایران مطابق نظر خود جزئی هر دو انجام گرفته است و بقول خود او " جنبش انقلابی ... اثر تکامل دهنده خود را در تکامل جامعه برجای گذاشته است " و " روابط فئودالی ملغی شده " و " سیستم حاکم بر ایران را میتوان سرمایه داری وابسته نامید " و در ایران " دیکتاتوری سرمایه داری وابسته " حکم فرماست . پس انقلاب پیروزمند بورژوا دموکراتیک اگر این نیست چیست ؟ از یک جانب معلوم نشد چرا جنبش رها شیبخس باید انقلاب بورژوا دموکراتیک پیروز کند و از جانب دیگر مفهوم نشد که رفیقی که خود مدعی است در ایران سرمایه داری حاکم است و فئودالیسم ملغی شده چرا از پیروزمند شدن انقلاب بورژوا - دموکراتیک سخن میگوید . مگر " انقلاب پیروزمند بورژوا دموکراتیک " در این عصر جز این میکند که طی نیم قرن گذشته در ایران بگفته خود جزئی واقع شده است ؟

ادامه دهم . جزئی پس از آنکه خصوصیات وابستگی سرمایه داری ایران را ، درست و نادرست ، می شمارد ، باین حکم میرسد که :

" باین ترتیب این تنها بورژوازی کمپرادور ممانه — که عنصر داخلی است که مردم را استثمار میکند بلکه سرمایه های خارجی اس استثمار را دو چندان ساخته و در مناسبات تولیدی و باج امتیادی جامعه ما بغض عینس کسده ای باری

میکنند. از اینجاست که خلق ما و از جمله طغیه کارگر تنها در برابر "بورژوازی" قرار ندارد و با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور - هر دو بعنوان عوامل استعمارگر - روبروسته همچنین به تنها زحمتکشان و آنها که در ربرسلطه استثمار خارجی و داخلی قرار دارند بلکه نمایان بورژوازی ملی که اساسا در بخش بورژوازی کوچک بخیاب روسا سودی خود ادامه میدهد، در برابر این سسّم خارجی قرار دارد و در نتیجه جرئی از خلق را تشکیل میدهد. ناس ترتیب در سیستم سرمایه داری وابسته نماد اساسی (basic) سیستم، نماد کار با سرمایه بطور مطلق نیست بلکه نماد خلق (یعنی کارگران، دهقانان، حرده بورژوازی و بورژوازی ملی) با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور است. هم در اینجاست که جامعه مادر مرحله انقلاب سوسیالیسی فرار نمیگیرد و خلت رهاشبحس انقلاب آن را سپاها در مرحله انقلاب دمکراتیک توده ای فرار میدهد. ص ۶ و ۷ (همان جروه)

بسیار مشکل خواهد بود که متوجه شویم که رفیق چه میگوید: " اینس تنها بورژوازی کمپرادور به مثابه یک عنصر داخلی (!؟) نیست که مردم را استثمار میکند، بلکه سرمایه های خارجی این استثمار را دو چندان ساخته است. معانی " بلکه " و " دو چندان " در اینجا چیست؟ بورژوازی کمپرادور مگر جدا از امپریالیسم هم هست؟ مگر کمپرادور غیر کمپرادور هم داریم؟ مگر سرمایه خارجی و سرمایه داخلی (؟) کمپرادور با هم قرار میگذارند که یکبار این یکی استثمار کند یکبار آن یک، و این میشود " دو چندان "؟ مگر اینها دوتا هستند. مگر کمپرادور بجز مباشر شریک، دلال هم معنی دیگری هم میدهد؟ مگر در جایی سرمایه کمپرادور بتنهائی استثمار میکند که خلق زبان بسته ما " با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور - هر دو بعنوان عوامل استثمارگر - روبرو باشد؟ اما قضاة ادامه دارد: " سرمایه خارجی ... در مناسبات تولیدی ... جامعه ما نقش تعیین کننده ای بازی میکند. مگر مناسبات تولیدی مورد نظر - بورژوازی ملی " با " بورژوازی کمپرادور " و بقول رفیق " سرمایه خارجی

مناسبات تولیدی متفاوتی است؟ مناسبات تولیدی یعنی مناسبات انسان - شیئی- انسان. این مناسبات در سرمایه داری بیابان وجود ما لکیت خصوصی، انباشت ارزش اما فی الواقع خود بیگانگی است. از این نظر ما ز نظر مناسبات تولیدی- سیستم وابسته و غیر وابسته نداریم. سرمایه داری خلی و خارجی ندارد. ریم که ببینیم کدام "نعمین کننده" است. شاید منظور نوشته، مناسبات جنمایی بوده باشد. شاید غیر فرما سیون اجتماعی بوده است و شاید های دیگر.

ادامه میدهم

"بقایای بورژوازی ملی که اساسا در بخش بورژوازی کوچک بحیات روینا بودی خود ادامه میدهد، در برابر این سیستم خارجی فرار دارد و در نتیجه جزئی از خلق را تشکیل میدهد." منظور از "سیستم خارجی" روشن نیست. سرمایه خارجی است. امیریا لیسم است با چیز دیگری. در بهترین حالت منظورا امیریا لیسم است که با بنی نکتہ بعدا خواهیم پرداخته نشان خواهد داد که چقدر درک از امیریا لیسم با ید مغلوب باشد که از آن سمنر لسه "سیستم خارجی" نام برده شود. بهر حال مطابق بین نظر هر کس که متصورا در مقابل "سیستم خارجی" قرار میگیرد جزء خلق است. یعنی انقلاب ما بقول رفیق انقلاب ضد "سیستم خارجی" استو بهمین جهت است که گفته میشود "هم از اینجا است که جامعه ما در مرحله انقلاب سوسیالیستی قرار نمیگیرد [گویا انقلاب سوسیالیستی ضد "سیستم خارجی" نیست!] و خملتوها شیخشان انقلاب آنرا نهایتا در مرحله انقلاب دمکراتیک توده ای قرار میدهد."

سر رشته بکلی از دست رفت. اگر انقلاب "ضد سیستم خارجی" است حتی اگر بپذیریم منظور ضد امیریا لیسم است، انقلاب دمکراتیک توده ای از کجا ناگهان پیدا میشود؟ مگر در صفحات قبل سخن از انقلاب بورژوازی دمکراتیک نمیشد و ناکامی آن طی نیم قرن مورد حسرت نبود؟ فرض کنیم حال که چنین نشده میخواهیم انقلاب بورژوازی دمکراتیک را با انقلاب ضد امیریا لیستی یکجا بکنیم. این تازه میشود انقلاب دمکراتیک ملی، انقلاب دمکراتیک توده ای از کجا آمد؟ جزئی جای دیگر انقلاب دمکراتیک توده ای را همان انقلاب بورژوازی - دمکراتیک نوین " (ص ۲۶) می شمارد و خواننده را در حیرت راند یعنی بر اینکه چه خواهد باقی میگذارد. اما این سر در گمی ها بی ارتباط به مسئله چسبیدن به افسانه "بورژوازی ملی" نیست. ایس-

" بورژوازی ملی " که حتی بگفته جزئی " حیات روستا سودی دارد " ، این بورژوازی " ملی " که ایدئولوگهایش مانند آقای شایور بختیار رئیس بک کسرسوم فرانسوی - ایرانی از آب در می آیند (!) این نیروی مفلوک که بگفته خود او " اساساً در بخش بورژوازی کوچک " قرار دارد معلوم نیست که چقدر جذابیت و توان دارد که " جامعه ما " را از قرار گرفتن " در مرحله انقلاب سوسیالیستی " جلوگیری کند ؟ جزئی به بیان صریح میگوید برای اینکه بورژوازی ملی رو بنا بودی را با خود داشته باشیم نباید مستقیماً برای انقلاب سوسیالیستی بکوشیم . بخود خود او " از اینجاست که جامعه مادر مرحله انقلاب سوسیالیستی قرار نمیگیرد " چون " خملت رهایی بخش انقلاب آن را نهایتاً در مرحله انقلاب دمکراتیک توده‌ای قرار میدهد !"

در حقیقت باید گفت که این قدرت " بورژوازی ملی رو بنا بودی " نیست که ما را وادار به عبور از هفتخوان انقلاب بورژوا دمکراتیک ، انقلاب رهایی بخش ، انقلاب دمکراتیک توده‌ای ، انقلاب بورژوا - دمکراتیک نوین... میکند . باید دید که این قدرت ایدئولوژی این طبقه است که مناسفانه در انقلابیون ما نیز خود می‌نماید . بورژوازی ملی نابود شده است ولسی اتحاد ایدئولوژیک آن به حیات خود ادامه میدهند .

هنگامی که حزب توده از انقلاب دمکراتیک ملی سخن میگوید به صراحت - هم در عمل و هم در نظر - خواست سازش طبقاتی خود ، آرزوی وزارت در کابینه های بورژوازی را بیان میکند . رفیقی مانند جزئی که مبارزه اش با رژیم رویا روی خوشبین بود و هرگز چنین نمی‌اندیشید بدون افتخار در دام تئوریهای " تمام خلقی " نمیبوانست چنین سخن گوید . و اینجاست که میتوان دید که تئوریهای مغلوط ، علیرغم خواست و شخصیت انقلابی مبارزین ، آنها را وادار به چه موضعگیریهای وخیمی میکند و " خلق " را علیرغم خواست آنها بکجا میکشاند .

اینها اما هنوز اساسی ترین اشتباهات رفیق نیست . اشتباه اساسی و در عدم درک پدیده امپریالیسم ، جهانی بودن سرمایه و پایان عصر انقلابی بورژوازی است . او هنوز وجود سوابقی را ممکن میسازد که در آن انقلاب بورژوا دمکراتیک " پیروزمند " نده باشد . او سرمایه داری در هر یک از آنها را نه جزئی از سرمایه داری جهانی ، بلکه پدیده های جدا می انگارد . سرمایه داری را به یک هستی جهاشمول ، بلکه مجموعه‌ای

از هستی های مجزا می فهمد . امپریالیسم را یک " سیستم خارجی " می بیند .
تضاد محتمل سرمایه داری بومی یک جامعه با امپریالیسم را نه حد اکثر
تضاد جزئی و کل بلکه تضاد هستی های متقابل - داخلی و خارجی - می پندارد
و از اینجاست که باین حکم شگفت انگیز میرسد که :

" در برابر خلق از نظر کلی امپریالیسم ، رژیم ، سرمایه داران
داران فرار دارند . این هر سه یک جبهه ضد خلق را تشکیل
میدهند اما در شرایط معین ممکن است هر سه عامل بطور
مساوی نقش داشته باشند " ص ۲۴ همانجا

بنظر او امپریالیسم و رژیم و سرمایه داران سه عامل هستند که در
یک جبهه علیه خلق موضع گرفته اند . امپریالیسم " سیستم خارجی " است ،
رژیم و سرمایه داران (و متحمله کمپرادورها) سیستم داخلی هستند ، اینها
گاه بطور مساوی نقش دارند ولی گاه " در شرایط معین یکی از آنها بر دو
دیگر نقش مسلط داشته و عامل عمده بعمار می رود . " در این شرایط
مبارزه با عامل فرعی تنها از طریق مبارزه با عامل عمده میسر است "
امپریالیسم عاملی است خارجی سوی سرمایه داران ، سوی سرمایه داری .
رژیم " عاملی " است داخلی که با امپریالیسم و سرمایه داران صرفاً " وحدت
ارگانیکی " دارد اما در " شرایط معین " بر آن دو دیگر مسلط میشود
و بهمین جهت است که در " جامعه ما نه در گذشته و نه امروز تضاد عمده
تضاد طبقه کارگر و بورژوازی نبوده است " (ص ۱۴) و " از آنجا که در
حال حاضر سلطه و استثمار خارجی بطور غیر مستقیم یعنی از طریق رژیم و
سرمایه های وابسته عمل میکند ما با یک تجاوز مستقیم امپریالیسم روبرو
نیستیم " . " در این شرایط عمده ترین مسئله ای که سد راه جنبش رهاشی
بخش شده دیکتاتوری ناه است " .

باز سر ریشه از دست رفت . بگفته جزئی سه عامل داشتیم : امپریالیسم
سرمایه داری ، رژیم . عامل اول یعنی امپریالیسم عمده نبود (بعقول او
فرعی بود) . فرض کنیم چنین باشد (که باز معلوم نمیشود چرا هنوز ار
جنبش رهاشی بخش سخن می رود) سرمایه داری هم عامل عمده نیست . جرابین
روتن نشده . فرض کنیم چنین باشد . قاعدتاً باید عامل سوم یعنی رژیم

عامل عمده باشد. ولی ایدآ چنین نیست. چند سطر بعد معنای رژیم بایسن حد تقلیل می‌یابد.

"ار آنجا که رژیم (دیکتاتوری شاه) [پراسنز از حزسی است] تمام سربونته‌ها و اهرمهای قدرت را در دست دارد مبارزه با ارضاع داخلی [مبارزه با امپریالیسم جه‌شد؟] تنها از راه مبارزه با رژیم ممکن است. در این شرایط عمده‌ترین مسئله‌ای که سدراه‌حسین رها کنشش شده دیکتاتوری شاه است." (ص ۲۴)

ملاحظه می‌کنیم که دو عامل سرمایه داری و امپریالیسم بکنار رانده شدند تا "رژیم" عمده شود و سپس "رژیم" نیز ناگهان به "دیکتاتوری شاه" تقلیل یافت! و این یک اشتباه ناسف انگیز فکری نیست. این ریشه در بیش‌تر فکری دارد و برای اثبات آن، برای تقلیل مبارزات طبقاتی به مبارزه ضد دیکتاتوری در چند صفحه بعد اظهار میدارد که "مبارزات دهه اخیر اساساً ضد دیکتاتوری" بوده است. ولی نه تنها اعتراضات روحانیون و فسرهای مذهبی و روشنفکران بلکه مبارزات "جریانهای وابسته به ابدنولوژی طبقه کارگر" و "مبارزه مسلحانه" را اساساً ضد دیکتاتوری میدانند و باین نتیجه میرسد که:

"در حال حاضر مطرح کردن شعارهای انقلاب دمکراتیک نمیتواند خلق را رسر رهبری طبقه کارگر متحد سازد"

و "کسور ما از اوائل قرن در مرحله انقلاب سوزو! دمکراتیک برار داشته است" (ص ۲۶)

"طبقات و فسرهایی که عمده‌ترین نیروهای انقلاب دمکراتیک بوده‌ای هستند هنوز نسج نشده‌اند."

بیا سرا بس

"سدارک انقلاب، نسج نیروهای خلق و رسد و نکاملینا هگ

ما در نوسه های دیگر به حبه دیگر اس نکتیک، به مسئله حدادسن رژیم از سرمایه داری، مسعل سمرسن آن بعنوان یک عامل که باشی از عدم درک مسئله دولت و نمونه‌ای از تحلیل‌های "ما عمل" با "ما فیسوی" ظنقانی است خواهیم پرداخت.

در شرایط فعلی ، از راه مبارزه دمکراتیک ضد دیکتاتور
قابل وصول است ."

پس

" بنظر ما جنس حاضر که مرحله ایست از جنس‌ها شیخ خلق
با شعار استراتژیک مبارزه با دیکتاتور شاه مشخص میشود."
(ص ۲۵) .

و بدین ترتیب است که مشاهده میکنیم که پس از عبور از بیخ و خم
یک دالان طویل ، آنجا که میتوان سر رشته را گرفت موبمو استدالات حزب
توده تکرار میشود و بهمان نتایج رسیده میشود . قرات و تسابه ابسن
استدالات را در جمع بندی این نظرات حتی بهتر میتوان مشاهده کرد ؛

حزب توده

۷۰ سال است حمش ما در مرحله
انقلاب دمکراتیک ملی قرار داشته

جنسی

از اوائل قرن حمس
ما در مرحله انقلاب دمکراتیک
فرار داشته اسب

ولی

سوده مردم هموز بیداری و آماجی
و تشکل لازم را همب انجام
انقلاب ملی و دموکراتیکدارند .

چون

سروهای ملی و دمکراتیک نه سه
ننهائی و نه در مجموع قادر سه
سرسگون ساختن این رژیم نیستند

پس

مبارزه با دیکتاتور را سه
یک شعار ساجکتیکی روز عدل کنیم

طغاب و فشرهایی که عمده سربس
سیروهای انقلاب دموکراتیک
توده ای هسند همورسبج شده اسب

در حال حاضر مطرح کردن شعاره
انقلاب دمکراتیک میتواند خلق
را زسر رهبری طغه کارگر متحد
سازد .

جنس حاضر با شعار استراتژیک
مبارزه با دیکتاتور شاه مشخص
میشود .

نشنا تفاوتی که بین این دو تر میتوان یافت در این است که حزب توده مبارزه با دیکتاتوری را شعار تاکتیکی می شمارد و جزئی آنرا شعار استراتژیک می نامد! بدشواری میتوان بجز اشتباهات فاحش مفهومی و متدولوژیک جزئی نقطه تمایز دیگری بین این نظرات یافت و بیهوده نیست که جزئی دقیقاً به همان نتیجه دهشتناکی میرسد که "حزب" رسیده بود و آن اینست که :

"باید از روشمکران و خرده بورژوازی همراه با هر عامل دیگر ضد دیکتاتوری ، حواه مترقی ، حواه مرتجع ، بسرای بسج رحمگنسان یعنی نیروی عمده انقلاب دمکراتیک نموده ای استفاده کنیم ." (ص ۱۵۵ - ۶) (تاکید از ماس)

ملاحظه میکنید که چرا میگویند جاده جهنم را با "حسن نیت" مفروش کرده اند . انقلابی راستینی که زندگی و جان خود را در راه انقلاب گذاشت ، رفیقی که نه تنها حماسی زیست بلکه موجد پیدایش حماسه هائی از مقاومت و بیگیری شد ، بدینگونه با فاصله گرفتن از بر خورد علمی طبقاتی با افتادن در دام تزه های النفاطی " تمام خلقی " ، " دوستان ما و دشمنان ما " بدون تحلیل طبقاتی ، با تمسک به مفاهیم وارداتی در مارکسیسم ، بس از درگیر شدن در کلاف سردرگم اشتباهاتی که بشعارش نمی آید ، آنهمه نکات جالب و مضامین نوشتته هایش را مخدوش میکند و علیرغم شیوه زندگی خود راهی می نمایاند که رویزیونیسنهای سازشکاری چون انواع قلمزنان حزب نموده و مرتدین دیگر تبلیغ میکنند . نه تنها همکاری با مرتجعین را محاز می شمارد بلکه میخواهد از آنها برای " بسیج زحمتگشان یعنی نیروی عمده انقلاب " مدد جوید .

۱ - در نوشته ای دیگر از نوشته های منسب به جزئی نیاز همکاری با مرتجعین رد شده است . اس نامص که در یک نوشته به صراحت ضرورت آن تأکید میشود و در نوشته دیگر نیاز به آن رد میشود بلا توضیح می ماند . در هر صورت نتیجه منطقی استدلالی که در فوق بدانها اشاره رفت همین حکم است . سوزیه که در آخریس نوشته هم آمده است و منطبق با کل تر عمده کردن تضاد با دیکتاتوری در مقابل سایر تضادهای اجتماعی است .

اکنون روی سخن را با چریکهای فدائی خلق و سایر کسانی داریم که تزه‌های جزئی را " رکن رهنمون " فعالیت‌های خود میدانند. این وظیفه آنان است که نقطه نظرات خود را در این موارد بیدقت روشن کنند و بیش از این به سردرگمی اپوزیسیون دامن نزنند. چریکهای فدائی خلق در جزوهای بنام " جبهه واحد ضد دیکتاتوری و دارو دسته حزب توده " به حزب توده حمله کرده و جبهه را رد میکنند. اما این نوشته نه تنها هیچگونه انجمنی ندارد، نه تنها هیچ بحث و استدلالی ندارد و صرفاً به ابراز نظرهای ناپسندیده قناعت مینماید، بلکه بنحوی غیر اصولی صرفاً با نقطه نظرهای حزب توده جدل کرده و اساساً این مسئله را طرح نمیکند که جزئی نیز در این موارد نظر کاملاً مشابهی داشته است. جزوه به نقطه نظر حزب توده در مورد عمده کردن تاکتیکی مسئله دیکتاتوری شدیدترین حملات را میکند، آنها را خواهان دموکراسی بورژوازی و جمهوری دموکراتیک بورژوازی می‌شمارد و ... ولی اساساً فراموش میکند که جزئی نه تنها مسئله دیکتاتوری را به همان حدت حزب توده مطرح میکند، بلکه مبارزه با دیکتاتوری شاه را استراتژی - و حتی نه تاکتیک! - جنبش می‌شمارد. چریکهای فدائی چگونه توقع دارند مردم این نحو برخورد و بحث را جدی تلقی کنند؟ چگونه آنها این حق را بخود میدهند که بحزب توده حمله کنند چون همکاری با جناحی از هیئت حاکمه را مجاز می‌شمارد ولی در مورد جزئی که میخواهد از همه حتی از مرتجعین برای بسیج زحمتکشان (مبارزه با دیکتاتوری که جای خود دارد) کمک بگیرد مطلقاً سکوت کنند؟ اگر تری مطرود است باید مادفانسه بآن برخورد کرد و تمام زوایا و آحاد آنرا مورد نقد قرار داد و محکوم نمود وگرنه نه تنها قضیه‌ای را روشن نکرده‌ایم بلکه همانطور که گفته شد به سردرگمی دامن زده‌ایم. میزان نادرستی برخورد چریکها حتی زمانی بیشتر روشن میشود که ببینیم آنها بخود حق میدهند از همین جزوات جزئی بطور غیر منقدانه نقل قول‌هایی آورده و باصطلاح آنرا تطهیر کنند. از یک جانب از جزوه " نبرد با دیکتاتوری " (میرم ترین مسائل جنبش انقلابی ما در لحظه کنونی) نقل قول‌ها شنیدمی آورند. این خود یک انحراف - از جانب دیگر در مورد تمام آن نظرات نادرست جزئی، در همان جزوه و در سایر جزوات،

که تمام آحاد تزجیه ضد دیکتاتوری را در بر دارد مطلقاً سکوت میکنند. بدون تردید چنین برخوردی نه موجب ازدیاد احترام و باور به بیفرضی و حقیقت‌جویی چریکها میشود و نه اینکه ذیروحي را از گمراهی بیرون می آورد. آیا این نحو "تعلق خاطر" به این یا آن اتوریته از خصائص کمونیستی است؟ و آیا بدین ترتیب "بخلق" رهنمود داده‌ایم و یا اینکه آنرا با دو گوشیهای خود گنج تر کرده‌ایم؟



ما در گذشته نظر خود را در مورد وظائف نیروهای مترقی‌دمارزات دموکراتیک نوشته‌ایم، مأمدا از آنجا که نکاتی از نظرات رفیق جزنی را در سطور فوق رد کردیم ضروری می‌بینیم که این نوشته را در حد رد این نظرات رها نکنیم و به سئوالاتی که ممکن است در اذهان پیدا شود پاسخ گوئیم. برای ما سخن از مزایای دموکراسی در مقابل دیکتاتوری کردن زائد است. تجربه جنبش کارگری جهان این امر را بکرات اثبات کرده است و کسی که حد اقل بایبندی به آموزشهای کمونیسم داشته باشد، و حتی کسی که صرفاً بطور آمپریک به تاریخ دو قرن اخیر برخورد کند به مزیت وجود دموکراسی معتقد است. سخن اما بر سر نحوه کسب دموکراسی است. کسب انقلابی و یا پذیرش کد اصنانه آن. مبارزه انقلابی و یا چشم بکف سرما به داران دوختن. وصول دائمی عقب‌نشینی ناپذیر به اهداف و با دل خوش داشتن به آنچه که از سفره سرما به داران بچنگ می‌افتد. بسیج کارگران و زحمتکشان برای تشدید مبارزه طبقاتی و کسب حقوق خود - منجمله حقوق دموکراتیک خود - ، و با نخفیب مبارزه طبقاتی، تبلیغ آشتی طبقاتی و دریافت آن مقدار از حقوق که سیستم را بخطر نیندازد و حتی باعث استحکام آن شود. هنگامی که مبارزه توده‌های خشمگین رژیم را وادار به عقب‌نشینی میکند، یعنی آنچه بدست می‌آید کسب شده است کسی بسهولت نخواهد توانست آنرا پس بگیرد. مردم در مبارزه تشجیع شده‌اند، بقدرت خود آگاهی یافته‌اند. ناتوانی رژیم را در مقابل خود دیده‌اند، ولهذا از محصول مبارزه خود حراست خواهند کرد. گامی فراتر بنظور کسب حقوق بیشتر بر خواهند داشت. اما

اگر حتی همین " حقوق " بمثابة شتیلی مبارزه درون طبقاتی سرمایه‌داران به آنها اعطاء شود، اگر این " حقوق دموکراتیک " نه در جنگ بلکه در صلح ، در اثر گفتگوهای " دوستانه " و رعایت مصالح " مشترک " بدست آید، کسی دل بآن نخواهد بست . بزرگان با هم دعوا کرده‌اند . چیزی به ففسرا رسیده است . فردا که آشتی میکنند آترا بهمان سهولت باز پس خواهند گرفت . این " حقوق " حاصل مبارزه نیست ، حاصل سازش و بی‌پرنسیبی است . حاصل بچه خوب و مودب بودن است . این نه حق ، بلکه صدقه است . این " پاداش " نوکرهای گوش‌بفرمان است ...

لنین پس از آنکه به مسئله سستی و ناپیگیری بورژوازی در کسب حقوق دموکراتیک اشاره میکند میگوید :

" نفع وی [بورژوازی] در اینست که این اصلاحات در مورد موسسات " محترم " دوران سرواژ (مثلا سلطنت) حتی الامکان با احتیاط بیشتری عمل آید و هر قدر ممکن است فعالیت مستقل انقلابی و ابتکار و انرژی مردم عامی یعنی دهقانان و بخصوص کارگران را کمتر بشو و سما دهد."

وی سپس براه صحیح کسب همین حقوق برای طبقه کارگر اشاره کرده و میگوید :

" برای کارگران ، بعکس ، سودمند تر است که اطلاعات لازم - ای که در جهت دموکراسی بورژوازی بدست می آید از طریق - رومورم نبوده بلکه از طریق انقلاب باشد . زیرا راه رومورم راه تاخیر است ، راه دفع الوفت است ، راه زوال تدریجی و دردسار اعمالی از بیکر مردم است که در حال فساد مسانند . از فاسد شدن اس اعضاء در درجه اول و سپس از همه پرولتا - ربا و دهقانان آسیب میبینند . راه انقلاب ، عمل جراحی - سریعی است که درد آن برای پرولتا را ار همه کمناست ... راه کمترین گذشت و کمترین احتیاط نسبت به سلطنت و موسسات مغفور و پلید وابسه به آن . " (ص ۵۱-۵۲ دو تاکنک ...) (تاکیدها از ماست .)

بنابر این مسئله بر سر راهی است که حتی در انقلاب بورژوا دموکراتیک طی آن دموکراسی بورژوازی بدست می آید. حال اگر در نظر گرفته شود که اهداف انقلاب بورژوا دموکراتیک در این عصر در ایران برآورده شده و تنها انقلاب اجتماعی در ایران انقلاب سوسیالیستی می تواند باشد، به گمراهی کسانی که دو نوع شیوه کسب حقوق دموکراتیک را متمایز نمیکنند بیشتر پی خواهیم برد. علاوه بر مسئله راه های مختلف، محتوای این دموکراسی بورژوازی هم متفاوت است. در این مورد لنین میگوید:

" دموکراسی بورژوازی داریم تا دموکراسی بورژوازی. هم زمنیست سلطنت طلب تا طرفدار مجلس اعیان که از حقوق انتخابات همگانی "دم میزند" ولی پنهانی و در پس پرده سا نزارسیم در باره یک مشروطیت ناقص و سر و دم بریده [سخوان قانون اساسی] بند و بست نمکند بورژوا دموکرات است و هم دهقانی که اسلحه بدست بر صد ملاکان و مامورین دولتی بیا میخیزد.... ولی هیئات سه مارکسیستی که در دوره انقلاب دمکراتیک [دوره انقلاب سوسیالیستی بجای خود] متوجه این مری موجود بیمر اهل مختلف دموکراتیسم و بین جنبه های مختلف اشکال گوناگون آن شود و نه " اظهار عمل" در ساراه اینکه بهر حال اس تک " انقلاب بورژوازی" و میوه های " انقلاب بورژوازی" اس اکثفا ورزد". (همانجا، ص. ۵۳-۵۴)

بعبارت دیگر حتی آنها که معتقد به انقلاب دموکراتیک در ایران هستند باید متوجه باشند که هم راه مبارزه و هم محتوای مبارزه، حتی برای قشرهای مختلف بورژوازی متفاوت است. و کسی که بر پایه نشا بیه موری آنچه که بورژوازی سلطنت طلب و یا رفورمیست برایش مبارزه میکند و آنچه که حتی در انقلاب بورژوا دموکراتیک زحمتکشان برایش مبارزه می کنند، فصد اختلاط، یکی دانستن اهداف و یکی دانستن راه را میکنند، آگاهانه یا ناآگاهانه زحمتکشان را به ترک مواضع خود و رفتن بزیر پرچم بورژوازی رفورمیست و سازش طبقاتی فرا میخواند. حال اگر در نظر گرفته شود که انقلاب اجتماعی ایران سوسیالیستی است، اگر توجه شود که در کسورهای نظیر ایران سخن از دموکراسی بورژوازی بردن نهم محض است و

موقعیت و میزان و نوع و میزان وابستگی و سامانه سرمایه‌داری ایران اجازه رشد دموکراسی بورژوازی را نمیدهد (و حتی اگر گام‌هایی در این جهت برداشته شود ناقص، کذابانه و بسیار موقت خواهد بود) آنگاه به عمق دره مهیبی که سراب دموکراسی بورژوازی در مقابل چشمان کسانی گشوده است پی خواهیم برد.

بنا بر این وظیفه کمونیستها، روشنفکران انقلابی و عناصر رادیکال و چپ‌در جامعه ما این نیست که با همه و هر نیروی ضد دیکتاتوری - گوئی که همه یک چیز میخواهند - تحت پلاتفرمی که نیروهای راست و سازشکار ارائه میدهند مبارزه کنند، و نه اینکه تحت این نوبم شگفت‌آور باشند که بگفته جزئی از مرتجعین "جهت‌سیخ زحمتکشان کمک بگیرند"! و طبیقه اساسی نیروهای ضد سرمایه‌داری نفوذ بدرون پرولتاریا و آماده کردن چنان زمین‌ایست که با کوچکترین حرکت کارگری، جوش خوری این سلولها و وحدت با گروه‌های دیگر زمینه برای مبارزه نهائی با سرمایه‌داری فراهم شود. وظیفه کمونیستها این است که برای ایجاد و تقویت این پیوند و سلول سازی در میان کارگران به انواع شیوه‌های مبارزه - و منجمله مبارزه قهر آمیز و عملیات مسلحانه - که بطور مشخص در جهت پیشبرد این وظیفه باشد متوسل شوند، هیچ نوع و شیوه مبارزه را از برنامه خود خارج نگذارند و پیشاپیش پرچم تسلیم‌طلبی و مسالمت‌جویی "را در مقابل رژیم باهتر از در نیاورند. اولین و اساسی‌ترین وظیفه کمونیستهای ایران ایجاد این همبستگی است و برای این منظور نیز تنها یک راه وجود دارد و آن مبارزه قاطع با تمام مظاهر حیات دشمنان پرولتاریا، همیشه و تحت همه شرایط، یعنی سرمایه‌داری و رژیم نماینده سرمایه‌داری است. در این روند روشن - فکرات کمونیست طبعاً بخشی از فعالیت خود را در خدمت مبارزات دموکراتیک گذارده و میکوشند که در این زمینه نیز با کسب یک سلسله از حقوق دمو-کراتیک شرایط مبارزه طبقاتی را تسهیل کرده و دشمن را تضعیف نمایند. اما شرکت در مبارزات دموکراتیک - از مبارزه ضد دیکتاتوری گرفته تا مبارزه برای کسب انواع حقوق دموکراتیک - همه در خدمت وظیفه اساسی فوق قابل بررسی است. بجز با در نظر گرفتن جهت‌اساسی مبارزه طبعاً طبیعی،

۱ - ما دلائل عدم امکان خرفراری و مداوم دموکراسی بورژوازی در ایران در دفتر "بحران حدید سیاسی و اقتصادی رژیم" ذکر کرده‌ایم.

روشنفکران به خرده کاری در خواهند غلنید و چاره‌ای جز تئوریزه کردن این خرده کاری و پراگماتیسم نخواهند داشت و خواسته و ناخواسته به دام نوآوری‌های شگفت و تئوریهای اختراعی و التقاطی خواهند افتاد. بگفته مارکس:

" آنها هنوز از عهده دریافت شرایط مادی نجات پرولتاریا بر نمی آید و در حسجوی آنچنان علم اجتماعی و آنچنان قوانین اجتماعی هستند که نتوانند این شرایط را بوسه آورد. جای فعالیت اجتماعی را باید فعالیت اختراعی شخصی آنها و جای شرایط تاریخی نجات را باید شرایط نخبلی و جای پیشرمیت شکل تدریجی پرولتاریا بصورت طبقه را باید شکل جامعه طبق نسخه من درآوردی آنها بگیرد."

بنابراین بجای ارائه تئوریهای اختراعی، بجای تبلیغ سازش طبقاتی و کماندن همه مردم بزیر یک سقفه باید آن نیروهای که حداقل اشتراک نظر و مشی را دارند، آنها که مواضع طبقاتی نشان میدهند مغایرهم نیستند آنهائی که لاف با این مسئله رسیده اند که باید رژیم سرنگون شود، که باید با امپریالیسم مبارزه قاطع نمود، که نباید کاری جهت استحکام سرمایه - داری انجام داد، بعبارت دیگر همه نیروهای که در مرحله فعلی جنبش، چپ شمرده میشوند بر مبنای یک مشی و برنامه چپ حرکت کنند. گسترده کردن بیحد دامنه همکاری بطوریکه همه نیروها را در بر بگیرد نه تنها به امر مبارزه کمک نخواهد کرد، بلکه ازدیاد کمینی است که کیفیت را نازل میکند و مبارزه را سست و منحرف مینماید. کل جنبش موجود را در خدمت بورژوازی در می آورد. آنهائی که به کلام لنین بدون در نظر گرفتن شرایط آن متوسل میشوند و میگویند که همکاری با نیروهای مردم و سست و بینا بینی هم مجاز است، یا نمی فهمند که لنین هنگامی چنین سخن میگفت که حزب طبقه کارگر وجود داشت، برنامه و مشی انقلابی آن مشخص بود و این عناصر مردم

۴ - در همین روال ما در عین کوشش جهت احیای وظایف اساسی خود، باتفاق عده ای از عناصر چپ جهت یا سخگویی به نحسی از وظایف عمده مکرر در آذر ۵۶ کمینه دفاع از جنسیت در ایران را تشکیل دادیم که انجام یک سلسله فعالیت در این زمینه را بعهده گرفته است. سطر ما سایر نیروهای سیاسی سر آمد در جهت همگام کردن فعالیت عناصر چپ کوسا باشند و مبارزه با عناصر راست را در حد اسرازاب توخالی و اظهار موضع خود ارضاء کنند. خلاصه بنامند.

و ست بودند که اجبار داشتند که تحت برنامه چپ حرکت کنند؛ و با اینکه این مدعیان میکوشند که دیگران را با توسل به اتوریته لنین به ورطه‌ای که خود در آن سقوط کرده‌اند بکشانند، کسانیکه بر پایه نقل قول بیجا و خارج از محتوا از لنین به چنین عوامفریبی متوسل میشوند اساساً بروی خود نمی‌آورند که اگر منظور لنین چنین خزعبلاتی بوده است پس چرا خود او تز جبهه ضد دیکتاتوری را نداده است؟! مگر زمانی که لنین این ابرازات را کرده است مرحله انقلاب روسیه، انقلاب بورژوا دموکراتیک نبود و مدعیان این تز نیز چنین نظری در مورد ایران ندارند؟ مگر در آن زمان نیبزی دیکتاتوری تزار عرصه را بر همه " ضد دیکتاتورها " تنگ نکرده بود؟ آیا لنین نیز مدافع جبهه ضد دیکتاتوری بود و خود نمیدانست و با اینکه طرفداران سازشکار امروزی این تز بدروغ متوسل میشوند و حرف‌در دهان لنین میگذارند و اتوریته لنین را کذابانه بخدمت تز سازش‌طلبانه خود میگیرند!! این نوع شعبده بازیها استاری برای پوشاندن محتوای انحرافی و رفورمیستی ترهای مورد تبلیغ این گرایش‌ها نخواهد بود بلکه بر عکس نقاب از چهره واقعی آنان بر میگیرد و نشان میدهد که آنها حاضرند حتی از قول لنین نیز دروغ بگویند و او را یک سازشکار بی پرستی مانند خود بنمایانند....

اما واقعیت اینست که در هر حرکت اجتماعی باید دید که چه نیروی و چه طبقه‌ایست که در خدمت نیرو و طبقه دیگر قرار میگیرد. اتحاد، هم-کاری و نظائرهم تحت چه پلانفرمی انجام میگیرد، چه راهی را در نهایت نشان میدهد، به ایجاد چه سیستم و مناسباتی خدمت میکند. بنا بر این در ایران هم ممکن است زمانی نیروهای مردم و ست اجبارا به نیروهای چپ بپیوندند ولی این آنها هستند که می‌پیوندند. این آنها هستند که بخاطر اجبار ناشی از شرایط مادی و ذهنی خود حاضر به پذیرش راهی میشوند که در شرایط معمول نمی‌پذیرفتند و نه بر عکس. نه! انقلابیون هیچگاه و تحت هیچ شرایطی به پلاتفرم راست‌گردن نمی‌نهند و مبارزه را به حد خواست " ضد دیکتاتورها " تقلیل نمیدهند. سازشی که اصول را نفی کند، سازشی که مبارزه طبقاتی را تعطیل کند، سازشی که زحمتکشان را خر سواری این یا آن جناح بورژوازی کند مطرود است. چنین راهی سرانجامی جز آنچه که بر جنبش کارگری غرب رقت نخواهد داشت.

انتشارات

- ۱- پیرامون تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مهادین خلق ایران.
- ۲- نکاتی در باره پروسه نجانس (ترجمه عربی آن سر منتشرگردد است).
- ۳- پروسه نجانس ، تبادل نظر بین سازمان حرکتی فدائی فلسطینی و گروه اتحاد کمونیستی(دفتر اول).
- ۴- اسنالیسیسم ، تبادل نظر....(دفتر دوم) .
- ۵- اندیشه مائوسدودن و سیاست خارجی چین(دفتر سوم) .
عمرحله تدارک انقلابی.
- ۷- مدخلییر افتصاد سیاسی (والید- سالاما) .
۸- مشکلات و مسائل جنبش .
- ۹- بحران جدید سیاسی و امتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ .
- ۱۰- چه نیابدکرد؟ نعدی برگدشته و رهنمودی برای آینده .
- ۱۱- جنگ لبنان (از انتشارات مشترک گروه اتحاد کمونیستی و جنبه آزادبخش فلسطین) .
- ۱۲- آنتی دورینگ(دفتر اول) .
- ۱۳- مدخلی بر زندگی و آثار کارل ماركس و فردریک انگلس .

سما نی پستی

BOX 4076

17104 SOLNA

SWEDEN

سما نی مانگی

POSTGIRO 857272-9

SWEDEN